

فلسطین و جهان عرب. مسئول شکست کیست؟



هانی المصری

(مدیر مسارات، مرکز فلسطینی پژوهش درباره سیاست و
مطالعات استراتژیکی)

28 سپتامبر 2020، روزنامه اینترنتی "اوریان 21"

ترجمه بهروز عارفی

اجلاس «جامعه عرب» در روز 9 سپتامبر، حاکی از تغییر کیفی موضع رسمی عرب ها در مورد فلسطین بود. جامعه عرب با برگزاری نشستی برای بحث درباره «عادی سازی» رابطه امارت متحده عربی و اسرائیل مخالفت کرد. این تحول نگران کننده ریشه ای قدیمی دارد و رهبری فلسطین در مسئولیت آن شریک است.

به چه دلیل، موضع رسمی عرب ها نسبت به مسئله فلسطین تا این حد خراب شده است؟ آیا مسئولیت رو به زوال رفتن آن با فلسطینی هاست؟ مگر این که دلیل آن فقدان یک طرح عربی متحدکننده و وجود کشور عربی رهبر پس از سقوط پی در پی رژیم هائی باشد که تاکنون کوشش می کردند این نقش را ایفا کنند؟ آیا بدین ترتیب این وخامت، ظهور دوران تسلط عربستان سعودی را تسهیل کرده و نقش کشورهای کوچک (یعنی امارات متحده عربی) را تحکیم کرده است؟

بدترشدن موضع رسمی فلسطین از هنگام تدارک راه حلی از طریق مذاکره با چشم انداز قراردادهای اسلو (1993) شروع شد. این انحطاط عمدتاً محصول فشار عرب ها بر رهبری فلسطین به ویژه بعد از جنگ 1973 است که اینان را مجبور کردند به قطار راه حل سیاسی، درست پیش از ترک ایستگاه سوار شوند و برنامه بازگشت پناهندگان و آزادی بخشی را با طرح ایجاد یک دولت فلسطین بر روی سرزمین های اشغالی 1967 جایگزین کنند.

1967، روزی پایه گذار

ریشه این انحراف عربی، شکست ژوئن 1967 (1) است که عنصر موسس برای یک سلسله از خرابی های موضع مشترک می باشد. نتیجه این پیامدهای فاجعه بار، پیدایش فرمولی برای محوکردن آثار جنگ و پذیرفتن قطع نامه 242 شورای امنیت سازمان ملل (22 نوامبر 1967) بود که به مسئله فلسطین نمی پرداخت. این قطع نامه، ریشه های مناقشه یعنی ایجاد دولت اسرائیل بر روی 78 درصد سرزمین ها، به ضرر مردم فلسطین را انکار کرد. بدین ترتیب این مصوبه، قطع نامه 181 مجمع عمومی سازمان ملل متحد (22 نوامبر 1947) در مورد تقسیم که ایجاد دولت عرب بر روی 44 درصد خاک فلسطین تاریخی را البته با اعطای 55 درصد به «دولت یهود» و قطع نامه 194 مجمع عمومی درباره برقراری حق بازگشت و جبران خسارت پناهندگان را دور می زد. به رغم این واقعیت که قطع نامه 242 و 348 (مصوبه سال 1973) شورای امنیت سازمان ملل به مسئله فلسطین نمی پرداخت، فشار عرب ها بر رهبران فلسطین جهت پذیرفتن آن ها با شدت روزافزون ادامه یافت.

دگرگونی موضع فلسطینیان با پیشنهاد سازمان آزادی بخش فلسطین جهت ایجاد تشکیلات ملی خودمختار دارای صلاحیت در مورد هر وجب سرزمین آزادشده، در سال 1974 آغاز نشد؛ و نه حتی در سال 1988 با تصویب برنامه مربوط به تاسیس دولت فلسطین در مرزهای 1967

نیز شروع نشد. بالاخره، رویکرد تدریجی و قدم به قدم جهت رسیدن به هدف، هر زمان که تناسب قوا اجازه دستاوردهای بیشتری را ندهد، قاعده تاریخ است. ریشه انحراف، عمدتاً در این برداشت است که این کار بدون انصراف از طرح ملی و یا اطاعت از مذاکرات و ارائه امتیازهای بلاعوض، با نشان دادن رفتاری نمونه و با این گمان که از طریق مذاکره و بدون هیچ اعمال فشاری می توان به راه حل قابل قبول رسید، ممکن نیست. در حالی که اعمال فشار تنها شکلی است که امکان می دهد در راه تحقق همه هدف ها به پیش رفت.

افتادن در دام راه حلی از طریق مذاکره برپایه درکی نادرست که گمان کنند که جنبش صهیونیستی و مظهر آن اسرائیل، بدون این که فلسطینی ها قادر به تغییر توازن نیروها باشند، حاضر به قبول سازشی تاریخی در مورد تقسیم سرزمین فلسطین خواهد شد، ما را به دادن امتیازهای پی در پی سوق داد تا دشمنان مان راه حلی از طریق مذاکرات را بپذیرند.

اسرائیل، برنده ای بی هزینه

فلسطینی ها ناگزیر شدند در چارچوب ابتکار صلح که شورای ملی فلسطینی وابسته به سازمان آزادی بخش فلسطین در 1988 تصویب کرده بود، قطع نامه 242 و 338 شورای امنیت را بپذیرند، بدون این که با طرح ملی بنیادی هماهنگ کنند و حتی قطع نامه های دیگر از جمله قطع نامه های 181 و 194 مجمع عمومی سازمان ملل متحد را بپذیرند. به عبارت دیگر، برنامه آزادی بخش و بازگشت را با طرح دولت معاوضه کردند. اسرائیل در چارچوب قراردادهای اسلو، حق موجودیت خود را کسب کرد، بدون این که در مقابل، حقوق فلسطینیان، از جمله حق ایجاد دولت شان را به رسمیت شناسد و آن را به چشم انداز آینده مذاکرات محول کردند.

همه این نکات نشان می دهد که انحطاط رسمی عرب ها، مقدم بر انحطاط رسمی فلسطینی ها بوده و دومی، اولی را توجیه می کند. انحطاط امری بد و قابل محکومیت است. انحطاط فلسطینیان بدتر هم هست، زیرا که بر حقوق و منافع اساسی فلسطینی ها آسیب می رساند. امضای قراردادهای اسلو اوج این انحطاط به شمار می رود.

در آغاز، حکومت های عربی با دادن شعار آزادی فلسطین، تصمیم به ایجاد سازمان آزادی بخش فلسطین (در سال 1964) بر پایه برنامه

آزادی بخشی و بازگشت گرفتند؛ پس از سال 1967، در اجلاس رهبران در خارطوم «سه نه» ای به تصویب رسید که جمال عبدالناصر و خارطوم توصیه کرده بودند (نه مذاکره ای، نه صلح و نه شناسائی رسمی اسرائیل). سپس از خواست جمعی مبنی بر حذف آثار تجاوز به جستجوی راه حل جمعی عربی در چارچوب کنفرانس های بین المللی نظیر کنفرانس ژنو (1973) رسیدند، پیش از این که به قراردادهای صلح یک جانبه، مانند قرارداد صلح مصر و اسرائیل (موسوم به قرارداد کمپ دیوید) و کوشش در لاپوشی بر این تسلیم با طرح خودمختاری فلسطین برسند. سپس نوبت قراردادهای اسلو و پیمان صلح اردن (وادی عربیه در سال 1994) رسید. سرانجام، ابتکار صلح اعراب (2002) یکی از اساسی ترین مراحل چشم پوشی عرب ها بود که رهبری فلسطین نیز در آن مشارکت کرد.

ابتکار صلح عربی در سال 2002، تحت نام جستجوی یک راه حل جمعی متعادل مطرح شد، در حالی که اسرائیل نه برای آن آماده شده بود و نه آن را قبول داشت، در نتیجه این ابتکار عمل فقط یک مرحله اضافی در جهت دادن امتیاز بود. هدف از پیشنهاد این طرح، پرداختن تاوان گناه سعودی هائی بود که در سوءقصد های 11 سپتامبر شرکت کرده بودند (در بین 19 نفر درگیر، 15 شهروند سعودی وجود داشت). عربستان سعودی جامعه عرب را مجبور کرد تا شناسائی رسمی و عادی سازی کامل با اسرائیل را در مقابل عقب نشینی آن کشور از سرزمین های عربی اشغال شده در سال 1967 و یک پیمان درباره راه حل عادلانه و مورد قبول در مورد مسئله پناهندگان، که در واقع احاله سرنوشت پناهندگان به اسرائیل بود را تدارک بیند. این نکته بسیار گویاست که روز بعد از تأیید ابتکار صلح عرب، آریل شارون، نخست وزیر وقت اسرائیل به مقر تشکیلات خودگردان فلسطین حمله کرد که به محاصره یاسر عرفات و سرانجام قتل او ختم شد، درست همان طوری که تجاوز سال 1982 علیه سازمان آزادی بخش فلسطین در لبنان یک سال پس از امضای معاهده صلح بین اسرائیل و مصر رخ داده بود.

آشوب های منطقه

برای درک رخداد های سال های گذشته و از جمله پس از قراردادهای اسلو، باید تعداد مشخصی از رویدادهای مهم را بررسی کرد. از جنگ ایران-عراق (1980-1988)، تجاوز عراق به کویت (در سال 1990) سپس اشغال خود عراق (در سال 2003) و خواست ایجاد «خاورمیانه جدید»، سه حمله نظامی اسرائیل به غزه، تداوم اشغال با گسترش

یهودی سازی، شهرک سازی های استعماری، جابجائی اهالی و طرح الحاق در کرانه باختری، که باید تلاش های پی در پی در اجلاس سران عرب ها را نیز به آن افزود. نیت این تلاش ها این بود که با دگرگونی یا وارونه ساختن ابتکار صلح عربی را به نحوی که به بهانه تشویق اسرائیل به پذیرفتن صلح، عادی سازی روابط را بر عقب نشینی از سرزمین ها مقدم کند. درست عکس این نکته رخ داد و اسرائیل رویه ای سخت در پیش گرفت.

خطر تصمیم های امارات و بحرین و تاثیرات آن ها به صورتی است که فقط به وارونه کردن ابتکار صلح به صورتی که عادی سازی و شناسائی اسرائیل پیش از عقب نشینی صورت گیرد، محدود نمی شود، زیرا که این تصمیم ها بدون هیچ چشم اندازی در مورد عقب نشینی اسرائیل انجام شده است. این امر چنان روشن است که صحبتی از پایان اشغال، توقف مستعمره سازی ها، مسئله پناهندگان و نیز تعهد اسرائیل نسبت به دولت فلسطین، اصلا در میان نیست. در واقع، تنها نکته ای که «عادی سازان روابط» به دست آوردند، تعویق الحاق است که به هر صورت و به دلایل دیگر عملی شده بود. به علاوه، این اقدام ها را در چارچوب بینش دونالد ترامپ (2) در مورد حل مسئله فلسطین/اسرائیل ثبت کرده اند، که به منزله تایید شرایط آمریکا و دستورات راست افراطی اسرائیل است. در واقع، عادی سازی و ائتلاف عربی ایجاد «اسرائیل بزرگ» را تسهیل خواهد کرد.

خروج از قراردادهای اسلو

این واقعیت که فلسطینی ها در گذشته امتیازهای داده و تا شناسائی رسمی و عادی سازی روابط پیش رفته اند، ادامه همان راه را توجیه نمی کند، قراردادهای اسلو را امضا کردند تا میدان را برای عادی سازی عرب ها باز کند، در عین حال که دائما به قراردادی از طریق مذاکره دل بستند که مدت ها بود اسرائیل مرگ آن را اعلام کرده بود. اسرائیل سیاست هدایت کشمکش را پیشه کرد و نه راه حل مناقشه را، تا زمانی که مواضع آمریکا و اسرائیل در دوران ترامپ /اسرائیل متحول شدند و سیاست اسرائیل به سیاست تحمیل عمل انجام شده در محل تبدیل شد که پس از این تنها راه حل عملی به حساب می آید.

ورد زبان نتانیا هو، «صلح در مقابل صلح» است - بدون این که بر اشغال پایان دهد- برای این که آن را با شعار «زمین در مقابل

صلح» عوض کند، و به خود می بالد که این روش در مورد امارات و بحرین به ثمر رسیده و تا آن جا پیش رفته که تاکید کند که طرح الحاق هم چنان مسئله روز است در حالی که هنوز جوهر قرارداد سه جانبه ایالات متحده-اسرائیل- امارات خشک نشده بود. به عبارت دیگر، عادی سازی و شناسائی رسمی، دیر یا زود، «عادی سازان» را به قبول راه حل اسرائیل برای مناقشه تاریخی سوق خواهد داد.

برای مقاله با این اقدامات نابودکننده آرمان فلسطین، وحدت قدرتمند فلسطینی با تکیه بر مشارکت واقعی و یک بینش و استراتژی جدید که موجب تغییرات کامل برداشت های ما، سیاست ما، نهادهای ما و کارکنان سیاسی ما شود، ضروری است.

نه تهدید به انحلال یا نابودی تشکیلات خودگردان، و نه برافراشتن پرچم اتحاد و مقاومت توده ای کفایت نمی کند. ما باید زمین را جهت خلاصی از محدودیت های قرارداد اسلو آماده کنیم، از شناسائی اسرائیل خودداری کرده، تشکیلات خودگردان را تغییر دهیم، نهادهای سازمان آزادی بخش فلسطین را از نو بسازیم (و نه این که وصله پینه کنیم) و حضور پایدار مردمی موثر و کارا، قاطعیت و مقاومت را پایه گذاریم.

ما باید به استراتژی بقا، انتظار و واکنشی خاتمه دهیم. اتکا بر دیگران و حساب کردن روی آن ها را برای مثال روی پیروزی جو بایدن یا سقوط نتانیا هو، رها کنیم. ما باید استراتژی [سیاست راهبردی] فعال اتخاذ کنیم که به ما امکان دهد پیشرفت ها و واقعیت های جدید را دریافت کنیم، به جای این که آن ها را نادیده بگیریم و بیشتر آماده دگرگونی باشیم تا تسلیم.

با چنین روحیه ای، لازم نیست از جامعه عرب کناره گیری کنیم، چرا که فقط انزوای فلسطین را شدیدتر کرده و به جامعه عرب در کلیت آن و به دولت های عضو به صورت انفرادی اجازه خواهد داد تا سریع تر به نفع عادی سازی عمل کنند. شعار ما باید بیشتر، راه اندازی مجدد جامعه عرب که از هدف اولیه خود که دفاع از منافع فلسطین بود منحرف شده، باشد. جامعه عرب باید ارزش های واقعی خود را بازیابد.

جای گیری در جهانی نو

ذهن های مغشوشی معتقدند که عرب ها در سال 1948 یه آرمان فلسطین خیانت کرده و موجب پیش آمدن سریع نکبه (فاجعه) شدند و

آنان همچنان به خیانت ادامه می دهند. این نکته حقیقت ندارد. خیانت 1948 موجب انقلاب مصر (1952) و تغییرات در جهان عرب شد که واقعیت را دگرگون کرد. دلیل تجاوز 1967 همین موضوع است. اما، این جنگ موجب پدیدآمدن انقلاب دوم فلسطین، شورش علیه شکست شد تا این که کم کم در طول زمان پس از جنگ 1973 از محتوای خود خالی شد.

و همین، مایه امید است. ما هنوز می توانیم بر روی خیلی چیزها حساب کنیم؛ پیش از همه، بر روی خلق فلسطین، اراده اش در استوار ماندن و در ادامه مبارزه در درون کشور خود و خارج از آن. سپس، می توان بحران ها و قطبی شدن های درون جامعه اسرائیل را بر آن افزود. عواملی که محصول افراط گرایی فزاینده، گسترش طلبی، ستیزه جوئی، نژادپرستی و امتناع اسرائیل از سازش است. این وضع، فلسطینی ها و جهان را برخواهد انگیخت تا از اسرائیل روی گردانند - حتی اگر برای این کار زمان زیادی لازم باشد - و نیز زندگی را بر «عادی سازان» و همکاران جدید اسرائیل، سخت تر خواهد کرد.

کارنامه اسرائیل نمایانگر این واقعیت است که این کشور می گیرد، ولی نمی دهد، سلطه گری می کند ولی تقسیم نمی کند. اسرائیل به نام عرب ها نخواهد جنگید. در واقع، این کشور متفقان عربش را رها خواهد کرد. امارات متحده، بحرین و کشورهای خلیج فارس در هر مناقشه آتی در مرزهای ایران چه سیاسی باشد و چه نظامی و یا اقتصادی، بهای گزافی پرداخت خواهند کرد.

اسرائیل تنها قدرت منطقه ای نیست. این کشور رقبای محکمی در ایران و ترکیه دارد، تازه اگر نخواهیم از چین، روسیه، اروپا، هند و ژاپن حرف بزنیم. حتی اگر نخواهیم به جنگ سرد چینی-آمریکائی و نیز همه گیری ویروس کرونا، با پیامدهای سیاسی و اقتصادی بر سراسر نظم جهانی اشاره کنیم. جهان و منطقه در دگرگونی است و ما باید محکم بایستیم و دست به تغییرات ضروری بزنیم تا بتوانیم جایگاه اصلی خود را در نقشه جدید جهان به دست آوریم.

پاورقی ها :

<https://orientxxi.info/magazine/de-la-defaite-arabe-emergea-la-resistance-palestinienne,1882>

— 2
<https://orientxxi.info/magazine/articles-en-farsi/article3217>

عنوان اصلی مقاله:

**Palestine et monde arabe. Qui est responsable de la
? défaite**

<https://orientxxi.info/magazine/palestine-et-monde-arabe-qui-est-responsable-de-la-defaite,4151>

پنجاه سال پیش : سپتامبر سیاه !



پنج‌جاه سال پیش، هیئت حاکمه اردن آرمانگرایی انقلابی فلسطین را در هم شکست

جهان عرب پس از شکست از اسرائیل در سال 1967، با تحولات سیاسی مهمی روبرو شد. جناح‌های مختلف فلسطینی از این دگرگونی‌ها برای تشدید مبارزه مسلحانه علیه دولت عبرانی استفاده کردند. اردن به پشت جبهه فلسطینیان تبدیل شد و رزمندگان حتی پیش‌بینی می‌کردند که پادشاهی هاشمی را نیز ساقط کنند. ملک حسین با پشتیبانی گسترده غربی‌ها، این تهدیدها را به صورت خونینی سرکوب کرد.

آلن گریش، مدیر روزنامه اینترنتی "شرق 21"
(Orient xxi)

ترجمه بهروز عارفی

لوموند دیپلماتیک، سپتامبر 2020.

این شعارها دیوارهای ام‌ان* پایتخت اردن را در ماه سپتامبر 1970 زینت داده بود: «انقلاب تا پیروزی»، «همه قدرت به دست مقاومت»، «راه بیت المقدس از ام‌ان می‌گذرد!». در کنار این شعارهای دیواری، پوستره‌های «چریک قهرمان»، ارنستو "چه" گوارا که در 9 اکتبر 1967 به دستور سیا در بولیوی به قتل رسیده بود، دیده می‌شد. جنگجویان مسلح کفیه بر سر در و انت‌هائی با مسلسل‌هائی که

آسمان را نشانه می گرفت، کوچه پس کوچه های شهر را با سرعت طی می کردند. کنگره اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطینی (GUPS) با حضور فعالان سیاسی چپ گرای خارجی و از جمله تعدادی دانشجوی یهودی که کم و بیش مخفیانه وارد اردن شده بودند، برگزار شد. در این نشست، نقل قول هایی از فیدل کاسترو و مائوتسه دونگ و نیز روایت های بلندی از فرانکس فانون و هوشی مین خوانده شد، نوشته های وُ نگویرِم جیاپ درباره جنگ توده ای در ویتنام را تفسیر کردند. در این پایان خزان، بر روی شهرک هفته تپه، نسیم معطری می وزد که برای عده ای، یادآور عطر پتروگراد در سال 1917 و شعار «همه قدرت به دست شوراه» بود. از نگاه نایف حواتمه، رهبر یکی از سازمان های چپ فلسطین، در اردن، در شرایط وجود «قدرت دوگانه» به سر می بریم و ملک حسین باید در برابر مقاومت فلسطین، مثل الکساندر کیرِ نسکی که به سود بلشویک ها کناره گیری کرد، قدرت را رها کند.

در امّان، مثل هاوانا، الجزیره یا هانوی، جهان سوم شورش می کند و در رویای جهانی به سر می برد که از پایه دگرگون باشد. جوانان دانشجو و کارگر غربی که از بهار 1968 شورش کرده اند، خود را بخشی از این آرمان شهر می دانند. ژان لوک گدار، کارگردان سینما در همان محل، «ادامه جنگ تا پیروزی خلق فلسطین» را فیلمبرداری می کند، در حالی که ژان ژُنه، نویسنده، عشق خود به رزمندگان فلسطین را به صورت ترانه ای سر می دهد: «از آسیا تا آمریکا، جو انقلابی است! من یک انقلاب پرشکوه می خواهم، به شکل دسته گل های آتشین که از بانکی به بانک دیگر، از اُپرائی به اپرای دیگر، از یک زندان به کاخ دادگستری می جهد (1)». آنیا فرانکوس، نویسنده، که پدربزرگ و مادر بزرگش در اردوگاه های هیتلری کشته شدند، فریاد سر می دهد: «این سرزمین، ارزش آن را دارد که بر روی آن بمیری، و همان گونه که زمانی که اوراس را با خاک یکسان می کردند، من خود را الجزایری احساس می کردم، امروز خود را فلسطینی احساس می کنم. (2)».

در ژوئن 1967، این گردباد به جهان عربی رسید که در اثر شکست دردناک در برابر اسرائیل بهت زده شده بود. ضربه هولناکی که خشم ناپیدائی علیه طبقات حاکم در این کشورها برانگیخت. مصر جمال عبدالناصر و متفق بعثی او در سوریه، این نورا فکن های ناسیونالیسم انقلابی ضدامپریالیست، بخشی از وجهه خود را از دست دادند. ناصر و رژیم او در طول سال 1968 با تظاهرات دانشجویان و کارگران، به دلیل برخورد مداراجویانه دادگاه های مصر نسبت به افسرانِ مسئول

شکست و با خواست گسترش آزادی های دموکراتیک مورد اعتراض قرار گرفت. بحث و جدلی درباره «طبقه جدید» و حدود «سوسیالیسم ناصری» در گرفت. در عراق حزب بعث به قدرت رسید، و در لیبی، یک کودتا به رژیم پادشاهی پایان داد و در پی جنگی مسلحانه، یمن جنوبی به استقلال رسید.

شکست اسرائیل

در چنین شکاف غیرمنتظره ای بود که سازمان های فدائی وارد صحنه شدند. آنان از تضعیف پادشاهی برای استقرار در سرزمین اردن که نیمی از جمعیت فلسطینی است، استفاده کردند. این سازمان ها، با مبارزه مسلحانه، ابزاری برای انتقام گیری در مصاف با اسرائیل و متحد آمریکائی اش پیشنهاد کردند. این سازمان ها در دینامیک و پویائی کنفرانس سه قاره که در ژانویه 1966 در هاوانا برگزار شد و هدفش اتحاد مردم آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، علیه «امپریالیسم یانکی» (امریکا) بود، جای گرفتند. (3).

این سازمان ها کدام اند؟ (4) عمده ترین سازمان، یعنی الفتح را یاسر عرفات رهبری می کند که در آن زمان چنان شناخته نبود؛ الفتح نخستین عملیات مسلحانه علیه اسرائیل را در اول ژانویه 1965 آغاز کرد و خواهان آزادی همه فلسطین به دست خود فلسطینی ها شد. جبهه خلق برای آزادی فلسطین (FPLP) و گروهی که از شاخه چپ آن انشعاب کرد، جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین (FDPLP) را تشکیل دادند. این جریان از جنبش ناسیونالیست های عرب که جورج حبش، یک فلسطینی مسیحی در سال 1948، در بیروت بنیاد گذاشته بود، ریشه می گیرند. مدت های مدیدی او اتحاد عربی را شرط آزادی فلسطین می دانست و ابتدا طرفدار گفتمان با ناصر بود و سپس به مارکسیسم-لنینیسم گرائیده و از رئیس [ناصر] و الفتح «خرده بورژوا» انتقاد کرد، با این که جناحی از الفتح، خود را مائوئیست اعلام می کرد. باید تعداد زیادی از گروه های کوچک را که از این یا آن پایتخت عربی کمک مالی دریافت می کردند، نیز بر این سازمان ها اضافه کرد. مثل گروه صاعقه که به دمشق وابسته بود یا جبهه آزادی بخش عربی که سرسپرده بغداد بود.

سازمان آزادی بخش فلسطین را جامعه عرب در سال 1964 تاسیس کرد. این سازمان در اثر وضعیت بوروکراتیک خود به دستگاهی توخالی بدل شده بود. الفتح در فوریه 1969، کنترل آن را به دست گرفت و یاسر عرفات رئیس کمیته اجرائی آن شد. این سازمان توانست سازمان های

متعدد فدائیان فلسطینی را در خود گرد آورد ولی چارچوب متحد شکننده ای داشت که در آن، هر سازمانی نقش خاص خود را ایفا می کرد. این سازمان ها، فراتر از اختلافات شان، ایده ی ساده ی بازگشت به اوضاع پیش از 5 ژوئن 1967 را رد کردند (همان گونه که در قطع نامه 242 شورای امنیت سازمان ملل متحد مصوبه 22 نوامبر 1967 بیان شده است). آنان «آزادی همه فلسطین» را می خواستند و تنها راه رسیدن به آن را مبارزه مسلحانه می دانستند. این بینش انقلابی آن ها را در مقابل رژیم های عرب، چه پادشاهی اردن و چه حتی حکومت ناصر، به رغم حمایت های او قرار می داد. به نظر می رسید که افزایش عملیات چریکی در کرانه باختری اشغال شده حاکی از تائید استراتژی مقاومت است. تعداد این عملیات، از 97 مورد در سال 1967 به 916 عملیات در سال 1968 و 2432 عملیات در سال 1969 و 1887 تا سپتامبر 1970 رسید (در سال 1971، تعداد آن ها به 45 عملیات سقوط کرد). (5)

نقطه اوج قدرت فدائیان، نبرد کرامه در 20 مارس 1968 است. رزمندگان الفتح توانستند یک روز کامل، در برابر زره پوش های اسرائیلی در اردن مقاومت کنند. اسرائیلی ها می خواستند یکی از پایگاه های آن ها را نابود کنند. اسرائیل چند ده سرباز و تعدادی زره پوش از دست داد. مقامات اسرائیلی کوشیدند ابعاد این شکست را کوچک نشان دهند. در حالی که روزنامه هآرتص در شماره 29 مارس 1968، آن را «یکی از سیاه ترین صفحه های تاریخ نظامی اسرائیل» معرفی کرد. اما، آن چه بیش از کارنامه عددی رودروئی سنگینی می کرد، وجه نمادین آن بود: برای نخستین بار، چریک های عرب در مقابل ارتش اسرائیل سخت ایستادگی کرده بودند. هزاران داوطلب، مرد و زن، اغلب بسیار جوان، از اردوگاه های فلسطینی یا کشورهای عربی و حتی گاهی از غرب می آمدند و به صفوف مقاومت می پیوستند. مقاومت در اوج محبوبیت خود بود. سرمستی پیروزی سازمان های فلسطینی را فراگرفت و الفتح وعده داد که بزودی «ناحیه های آزاد» در کرانه باختری ایجاد خواهد کرد.

اما، خاورمیانه، آسیای جنوب شرقی نیست، فلسطین جنوب ویتنام نیست، اردن هم ویتنام شمالی نیست و احتمال نمی رفت که به آن تبدیل شود. ملک حسین از راه های ارتباطی با رهبران اسرائیل تماس دارد و یکی از متفقین محکم ایالات متحده است - حتی در حاشیه سیا به سرمی برد (6) - و نمی خواهد به رقیبش اجازه دهد که به قدرت برسد. اما فلسطینیان، هیچ متحد استراتژیکی حتی در مصر، عمده

ترین کشور «میدان نبرد» ندارند.

در ژوئن 1970، ایالات متحده طرح مذاکراتی را برپایه ی قرارداد 242 شورای امنیت پیشنهاد کرد. اردن و مصر آن را پذیرفتند، اسرائیل ابتدا آن را رد کرد ولی سپس پذیرفت. سازمان های فدائیان نمی خواستند از طرحی حمایت کنند که حقوق فلسطینیان را انکار کرده و آن ها را فقط به عنوان «پناهندگان» می شناسد. رسانه های فلسطین حتی خود ناصر را زیر سوال بردند. برای جلوگیری از شکاف، یک هیئت فلسطینی به ریاست یاسر عرفات به دیدار رئیس جمهوری مصر در بندر اسکندریه شتافت. ناصر توضیح داد که در کل، به طرح راجرز (نام وزیر امور خارجه وقت امریکا) باور ندارد - که اسرائیل هم چند هفته بعد آن را رد کرد - ، اما او برای سازماندهی مجدد ارتش مصر به وقت نیاز دارد. ناصر تضمین داد که در مقابل ملک حسین، فلسطینی ها را رها نخواهد کرد ولی از آن ها خواست که واقع بین باشند. او حتی از ایده ایجاد دولت در کرانه باختری و غزه صحبت می کند و نسبت به توانائی آن ها در «آزادکردن همه فلسطین» ابراز تردید می کند. هر چند، هیئت فلسطینی پس از شنیدن این توضیحات، با رضایت برگشتند، اما زنجیره ای از درگیری ها اردن را فراگرفت که کسی قادر به توقف اش نبود.

از ژوئیه 1968، «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» دست به یک سری عملیات علیه هواپیماهای غربی زد تا اسرائیل را مجبور به آزادکردن زندانیان فلسطینی کند. رهبر یکی از این عملیات در اوت 1969، دختر رزمنده 25 ساله ای به نام لیل خالد بود که نماد قهرمانی اش، «چه» گوارا بود. عملیات گروه در 6 سپتامبر وارد مرحله جدیدی شد و همزمان چهار هواپیما را ربودند و سه فروند را مجبور کردند در زمینی در اردن فرود آیند که فدائیان «فرودگاه انقلاب» نامیدند. فدائیان هواپیماها را منفجر کردند و تصویرهای این «آتش بازی» دور جهان گردید. با این که در جریان این عملیات خونی ریخته نشد و همه چند صد گروگان آزاد شدند، این رویداد بهانه ای به دست مقامات اردن داد تا «برای برقراری نظم» دست به تهاجم بزنند.

پادشاه اردن، با اطمینان خاطر از پشتیبانی آمریکا و اسرائیل، در 15 سپتامبر حکومتی نظامی تعیین کرد و زره پوش ها را برای تسخیر محله هائی فرستاد که در اختیار فدائیان بود و آن ها را به طور منظم شب و روز بمباران کرد. برخلاف آرزوهای رزمندگان، تعدادی کمی از نفرات ارتش اسلحه بر زمین گذاشتند، در حالی که شماری از سربازان اردن، فلسطینی بودند. اریک رولو، روزنامه نگار و فرستاده

ویژه لوموند، می نویسد: «پادشاه بیشتر مسئولیت های کلیدی را به اردنی تباران "اصیل" واگذار کرده بود. او کارزاری به راه انداخته بود تا کماندوهای فلسطینی را بی اعتبار کند، آن ها را متهم می کرد که خدانا باور، دشمن خدا، هم پیمانان یهودیان چپ گرای افراطی هستند (...). مگر جوانان اسرائیلی، یهودیان اروپائی و آمریکائی در کنگره "اتحادیه دانشجویان فلسطینی" شرکت نداشتند؟ (7)». پادشاه که خود با اسرائیلی ها همکاری می کرد از این «حضور یهودیان» به عنوان استدلالی علیه مقاومت استفاده نمود.

به رغم قوی که بغداد داده بود، نیروهای عراقی که از سال 1967 در اردن مستقر بودند، دست به اسلحه نبردند؛ سوریه تلاش کرد تا زره پوش هایش را روانه جبهه کند، اما در برابر تهدید مداخله اسرائیل و آمریکا و پس از امتناع حافظ الاسد، وزیر دفاع وقت سوریه جهت ارائه پوشش هوائی، عقب نشینی کرد. در شرایطی که نبردها بنا بر گزارش رسمی اردن، بیش از سه هزار کشته داده بود (بیش از سه برابر به گفته فلسطینی ها)، سرانجام، میانجیگری ناصر، جان فدائیان را نجات داد و در 27 سپتامبر با اعلام آتش بس، قراردادی به سود مقاومت امضا شد که با شکست نظامی فلسطینی ها مغایرت داشت. اما، 28 سپتامبر 1970، رئیس جمهور ناصر در اثر حمله قلبی ناگهانی درگذشت؛ در نتیجه مانعی در مقابل ملک حسین برای به پایان بردن «پاکسازی» اردن در تابستان 1971 وجود نداشت.

شکست فلسطینی ها دلیل های متعددی دارد. مقاومت جوان است، آموزش ندیده است، مملو از شوراست ولی بدون تجربه؛ بی انضباطی آن ها موجب عدم پذیرش اهالی از جمله فلسطینی تباران می شود. گروه های مقاومت در ارزیابی نیروهای خود اغراق کرده و اسیر زیاده خواهی سازمان هائی نظیر «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» شدند. تجربه دیپلماتیک و سیاسی ناچیز مقاومت موجب شد تناسب قوای منطقه ای و بین المللی را نادیده گرفته و به بسیج مردم کشورهای عرب، پربها دهد. به ویژه، مقاومت نتوانست فراتر از شعارها، استراتژی سیاسی و نظامی مناسبی در شرایط ارضی کاملاً متفاوت با ویتنام و الجزایر تدوین کند.

از پیامدهای این شکست که می توانست به نابودی مقاومت فلسطین از صحنه منطقه بیانجامد، می باید به ویژه به تاسیس سازمان سپتامبر سیاه اشاره کرد. این سازمان در 28 نوامبر 1971، وصفی التکل نخست وزیر اردن را به قتل رساند. سپتامبر سیاه، در سپتامبر 1972 به اردوگاه المپیک مونیخ حمله کرد و موجب مرگ 11 ورزشکار اسرائیلی

شد. مقاومت فلسطین در لبنان مستقر شد و توانائی های نظامی اش را منتقل کرده، با جنبش ملی لبنان متحد شد. مقاومت در سرزمین کرانه باختری به ضرر ملک حسین، نفوذ سیاسی کسب کرد و کم کم، سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) به مثابه «تنها نماینده مردم فلسطین» به رسمیت شناخته شد. ساف با گسترش اتحاد سیاسی در اروپای غربی و نیز «اردوگاه سوسیالیستی»، گفتمان خیال پردازانه سال های دهه 1960 که موجی از شوق در سراسر جهان برانگیخته بود، و نیز هواپیماربائی و عملیات خارجی را کنار گذاشت و نقشه راهبردی میانه روانه ای اتخاذ کرد و پس از جنگ اکتبر 1973، ابتدا خواست ایجاد یک تشکیلات و سپس دولت فلسطین در کرانه غربی و غزه را عنوان کرد. اما تاکنون، این راه «واقع بینانه» برای فلسطینیانی که زیر اشغال یا تبعید زندگی می کنند، بیشتر از آرمان خواهی های انقلابی که قلب جوانان جهان را در سال 1970 به طپش می انداخت، نتیجه ملموسی به بار نیاورده است.

* نام پایتخت اردن را به عربی، عمّان می نویسند. اما، در ایران از دیرباز، برای عدم اشتباه با نام کشور عُمّان، در مطبوعات و کتاب های جغرافیا، آن را اَمّان می نویسند.

Il y a cinquante ans, le pouvoir jordanien brisait l'utopie
révolutionnaire palestinienne

Mémoire d'un septembre noir

Par Alain GRESH

لوموند دیپلماتیک، سپتامبر 2020.

پاورقی ها:

Hélène Aldeguer, Alain Gresh, *Un chant d'amour. Israël- 1*
.Palestine, une histoire française, La Découverte, Paris, 2017

.Ania Francos, *Les Palestiniens*, Julliard, Paris, 1968 2

Edouard Bailby, « L'Amérique latine a choisi l'escalade 3
révolutionnaire localisée », *Le Monde diplomatique*, février
.1966

Sur l'histoire des Palestiniens, Cf. John K. Cooley, Green 4 March, *Black September*, Frank Cass, Londres, 1973, et Nadine Picaudou, *Les Palestiniens, un siècle d'histoire*, Complexe, Bruxelles, 2003

Cf. Alain Gresh, *OLP, Histoire et stratégies*, Spag-Papyrus, 5 1983

CIA Paid Millions to Jordan's King Hussein », *The » 6 Washington Post*, 18 février 1977

7Eric Rouleau, *Dans les coulisses du Proche-Orient. Mémoires d'un journaliste-diplomate (1952-2012)*, Fayard, Paris, 2012

حق بازگشت، کلید صلح در فلسطین



ایلان پاپه، اوری دویس، تمار یارون

مجله اوریان بیست و یکم، 22 ژوئیه 2020

ترجمه بهروز عارفی

«روند صلح»ی که به قراردادهای اسلو در سال 1993 منجر شد، به این دلیل شکست خورد که دو مسئله اساسی یعنی ماهیت دولت اسرائیل و حق بازگشت فلسطینیان اخراجی در سال 1948 را نادیده گرفته بود. با این همه، در سال 2005، پائولو سرجیو پینه‌یرو، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد، «اصول» مربوط به بازستانی خانه های افراد اخراجی یا جا به جا شده را تدوین کرد. شایسته است که این «اصول» دقیق و جامع را در پرتو بی عملی مداوم جامعه بین الملل در مورد حقوق فلسطینی ها، از نو بررسی کرد.

«روند صلح» کنونی که چند سال پس از جنگ 1967 آغاز شد و در سال 1993 به قراردادهای اسلو منجر شد، به بن بست برخورد است. همه تلاش ها برای پیشبرد آن، از جمله «توافق قرن» یا اگر ترجیح دهید، «سرت قرن» به طرز رقت باری شکست خورده اند. از زمان ابداع «روند صلح»، دو مسئله اصلی که دلیل اساسی شکست آن است، در تلاش های دیپلماتیک فراموش شده اند: از یک سو، مسئله ماهیت صهیونیسم و از طرف دیگر، مسئله حق بازگشت فلسطینیان. اگر این دو امر، حلاجی نشوند، پیشرفت واقعی در جهت سازش و یک صلح عادلانه وجود نخواهد داشت.

بررسی دوباره صهیونیسم و جنایت های آن

پژوهش های جدید درباره فلسطین، صهیونیسم را به منزله جنبش استعماری مهاجرنشینان معرفی کرده است. این کار عبارت است از روش قدیمی مفهومی کردن مسئله فلسطین، که برای نخستین بار ماکسیم ردونسون در اثر درخشانش «اسرائیل، واقعیتی استعماری؟» طرح کرد (Le Temps Moderne [عصر نوین]، شماره 253 مکرر، ژوئیه 1967)، و پیش از او نیز دانشگاهیان فلسطینی مفهوم مشابهی پیشنهاد کرده بودند. در طول سال ها، استعمار مهاجرنشین را در چشم اندازی ایدئولوژیکی بررسی کرده بودند، اما به یمن پژوهش های جدید، اکنون امکان دارد که صهیونیسم را به عنوان استعمار مهاجرنشین در چشم اندازی فرهنگی بررسی کرد. این تحول اجازه می دهد تا صهیونیسم و ماهیت آن را با قراردادن آن در مناقشه کنونی درباره سرزمین فلسطین تاریخی تحلیل کرد.

اگر همان طوری که اوری دیویس، مدت ها پیش در سال 1987، در کتاب *Israel : An Apartheid State* (اسرائیل: دولت آپارتاید، لندن انتشارات زرد بوک)، پیشنهاد می کرد، برخی محافل دانشگاهی هنوز این ایده را که اسرائیل دولت آپارتاید است، رد می کنند، اما

جامعه فرهنگی-آموزشی (آکادمیک) بیش از پیش این مفهوم را می پذیرند. با توجه با این که حتی امروز، بر پایه قوانین پارلمانی اسرائیل، 93 درصد سرزمین فقط به یهودیان اختصاص دارد، دشوار است که اسرائیل را دولتی آپارتاید ارزیابی نکرد.

چنین چشم اندازی امکان می دهد که بهتر ببینیم که چگونه از نظر تاریخی، مسئله پناهندگان فلسطینی به وجود آمده و رشد کرد. اطلاق استعمار مهاجرنشین به صهیونیسم و دولت آپارتاید به اسرائیل ما را به این نکته می رساند که بپرسیم آیا واژه «نسل کشی» در این مورد حقانیت دارد.

استعمار سکنائی* و نسل کشی

استعمار سکنائی صهیونیستی حاصل کار مستعمره گران اروپائی بود که از اذیت و آزار در اروپا فرار کرده و به سرزمینی می رسیدند که ساکنان دیگری داشت ولی آنان به عنوان وطن جدید، آن مکان را برای خود می خواستند. مانع اصلی برای آنان جهت ایجاد اروپائی دور از آن اروپائی که آن ها را نپذیرفته بود، خلاص شدن از دست اهالی بومی بود. او تاکید می کرد که در چنین شرایطی، انگیزه این جنبش ها منطقی بود که او آن را منطق «حذف بومیان» می نامد. (1)

حذف، اغلب با نسل کشی مترادف بود، مثل مورد مردمان بومی آمریکای شمالی و استرالیا. در آفریقای جنوبی، حذف، شکل آپارتاید، پاکسازی قومی و روش های سرکوب دیگر را به خود گرفت. در فلسطین، پاکسازی قومی عمده ترین وسیله اجرای این منطق بود که به اخراج نیمی از اهالی و روستائیان فلسطین، ویرانی محیط شهری و اشغال نزدیک به 80 درصد کشور منجر شد. (2)

تاکنون، حتی ناظران منتقد نیز در استفاده از واژه «نسل کشی» درمورد سیاست اسرائیل نسبت به فلسطینی ها دچار تردید بوده اند. باوجود این، اگر بپذیریم که پناهندگان فلسطینی و نوادگان شان قربانی منطق «حذف بومیان» شده اند، میتوان گفت که آنان قربانی یک سیاست نسل کشی گردیده اند.

اگر به تعریف نسل کشی در اسناد سازمان ملل متحد مراجعه کنیم، چنین استنادی توجیه پذیر است. معاهده برای جلوگیری و سرکوب جنایت نسل کشی سازمان ملل در سال 1948، مقاوله نامه ای الزام آور است که در مجلس اسرائیل به تصویب رسیده است. این کنوانسیون توضیح می دهد که یک عمل نسل کشی «از اعمالی است که اغلب با هدف

نابودی کامل یا بخشی از یک گروه انسانی، قومی، نژادی یا مذهبی، به خاطر ماهیت آنها مرتکب می شوند و "از جمله" برای "وارد آوردن" صدمه جانی یا روحی شدید به اعضای آن گروه» صورت می گیرد.

ماهیت صهیونیسم و حق بازگشت دو مسئله ای است که بین شان ارتباط وجود دارد. منظور ما در این نوشته، معرفی فلسطینی ها به عنوان قربانی یک عمل نسل کشی در 1948 نیست، بلکه عمدتاً، معرفی آنان به مثابه هدف سیاسی برای سلب مالکیت مداوم از آن هاست که جنبه هائی از عمل نسل کشی را نیز دربر دارد. پاتریک ولف پیشنهاد کرده که استعمار پایدار سکنائی رانه به عنوان یک رویداد، بلکه یک روند در نظر گیریم. اگر پاکسازی قومی 1948 به عنوان عملی از نسل کشی معرفی شود، آن گاه، ادامه سیاست های سلب مالکیت از همان منطق «حذف بومیان» تبعیت می کند. این سیاست حذف، تداوم دارد زیرا که عملیات 1948 به دلیل مقاومت فلسطینی ها ناتمام ماند.

سلب مالکیت ساختاری به یک عمل پاکسازی قومی محدود نمی شود، بلکه در چارچوب سیاست های نسل کشی که بلافاصله پس از پایان فاجعه 1948 (نکبه فلسطینی) به اجرا درآمد، جای می گیرد. این کار با سلب مالکیت رسمی اسرائیل از اموال و دارائی های پناهندگان و با تکیه بر «قانون اموال افراد غائب» مصوبه سال 1950 و قوانین اسرائیلی قدیمی تر شروع شد. به علاوه، مقامات اسرائیل، از سال 1948 تا 1956، روستائیان فلسطینی دیگری را اخراج کردند و بر شمار پناهندگان افزودند. (3)

پناهندگان و افرادی نیز که پس از 1948 (در درون کشور خودشان) [Internally Displaced persons] جا به جا شدند، قربانی پاکسازی قومی اند و پیرو تعریف سازمان ملل متحد، قربانی اقدامی از نسل کشی هستند. انکار حقوق همه - فلسطینیان 1948 و سال های بعد - از نقطه نظر اخلاقی هر راه حل آتی را باطل کرده و از نظر سیاسی نامناسب خواهد شمرد.

ابتدا، از پناهندگان و افراد جا به جا شده در سال 1948 در سرزمین خودشان صحبت کنیم. بخشی از آن ها دارای سند مالکیت دوران عثمانی (طابو/طاپو) و زمان قیمومت بریتانیا و نیز اسناد دیگری هستند که مالک بودن آن ها را ثابت می کند.

اگر نه سندها و نه ورقه مالکیت این پناهندگان و نه حقوق بازگشت و ارثیه نوادگان آن ها را در نظر نگیریم، نه در اسرائیل و نه در

فلسطین، صلحی برقرارنخواهدشد. همچنین باید این حقوق را به شهروندان فلسطینی اسرائیل که در داخل کشور جا به جا شده اند، اعطا کرد.

احیای حقوق، برنامه ای قابل اجرا

باشگفتی ملاحظه می کنیم که کمتر استاد دانشگاهی به روال یک کار ساده، به روش اجرای احتمالی و الزامی این حقوق توجه کرده است. این حقوق از حقوق بین المللی الهام گرفته و با منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد همخوانی دارد. این برنامه با کار سلمان ابو سته (4)، جغرافی دان فلسطینی تطابق دارد که یکی از اساسی ترین اقدامات برای اجرای کامل حق بازگشت را ارائه می دهد.

آن چه سازمان ملل برجسته می کند، درج شناسائی رسمی که برقراری دوباره عدالت در مورد پناهندگان و اخراجی های فلسطینی بوجود می آورد، برخورداری از حق ارث است که می بایست با مکانیسمی که سازمان ملل متحد در 2005 پیشنهاد کرده بود، محقق گردد و با نام «اصول Pinheiro» شناخته می شود. (5)

برنامه عمل برای عدالت ترمیمی در فلسطین

در سال 2005، پائولو سرجیو پینهِرو، گزارشگر ویژه، گزارش خود را به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد ارائه داد. این گزارش به حقوق اقتصادی، اجتماعی اختصاص دارد و تاکید ویژه ای می کند که در صورت بازگشت پناهندگان و افراد جابجاشده در کشور خود، مسکن ها و اموال آن ها به خودشان مسترد شود.

«اصول پینهِرو» بسیار روشن است:

همه پناهندگان و افراد جابه جاشده حق دارند به اراده خود و در کمال امنیت و کرامت به کاشانه و زمین های اصلی خود یا زمین هایی که معمولا در اختیار آنان بود، بازگردند، با این تاکید که چنین بازگشتی باید با انتخاب شخصی و باشناخت کامل آنان از اوضاع صورت گیرد.

این اصول در نظرمی گیرد که استرداد مسکن، زمین و حق مالکیت و نیز حق بازگشت برای «حل مناقشه و تحکیم صلح پس از کشمکش، امری اساسی است». این مسئله «عامل کلیدی برای عدالتی جبران کننده، و [عاملی است که] امکان می دهد تا به طور موثر از شرایط جابجائی در آینده

جلوگیری کرده و صلحی پایدار به وجود آورد.»

اصل دیگری به حق بازگشت داوطلبانه ارتباط دارد:

همه پناهندگان و افراد جابه جاشده حق دارند به اراده خود و در کمال امنیت و کرامت به کاشانه و زمین های اصلی خود یا زمین های که معمولاً در اختیار آنان بود، بازگردند. (...) دولت ها به پناهندگان و افراد جابه جاشده ای که می خواهند به خانه ها، زمین ها یا محل سکونت همیشگی خود بازگردند، اجازه این کار را خواهند داد.

اصلی که بین عدالت جبران کننده و ترمیمی، استرداد و بازگشت رابطه برقرار می کند، اهمیت کمتری ندارد:

دولت ها برای حق استرداد به عنوان وسیله مرمت و اصلاح در صورت جابه جایی و به منزله عنصر کلیدی عدالت ترمیمی، اولویت قائل می شوند. حق استرداد، حقی است متمایز، بدون صدمه بازگشت واقعی یا عدم بازگشت پناهندگان یا افراد جابه جاشده ای که حق استرداد مسکن، زمین و اموال شان را دارند.

از آن جا که - به گفته پاتریک وولف- اسرائیل به انتقال و جابه جایی افراد و مستعمره کردن زمین ها به مثابه یک روند و نه یک رویداد ادامه می دهد، اصل دیگری ایجاب می کند:

حق حفاظت شدن در مقابل جابه جایی. هر فردی حق دارد درمقابل جابه جایی اقتدارگرایانه از خانه اش، زمینش یا محل اقامت همیشگی اش مورد محافظت قرارگیرد.

اهمیت این اصول سال 2005 در این است که به حق بازگشت و حق استرداد احترام گذاشته و از پناهندگان در مقابل جابه جایی های جدید محافظت می کند. مسئله ای که اهمیت کمتری ندارد، این است که این اصول به ما می آموزد که چگونه حقوق بین المللی، پیش از استرداد به رفتار با پناهندگان استناد می کند. هنگامی که این سطرهای رهنما را می خوانیم، می توانیم ملاحظه کنیم که پناهندگان فلسطینی، هر جا که باشند، از هیچ محافظتی که سند اصول پینهره وعده داده، برخوردار نیستند.

این اصول تصویری روشن از حق مسکن، حق زمین و مالکیت به دست می دهد:

دولت ها باید اطمینان یابند که روندهای مربوط به استرداد مسکن، زمین ها و دارائی ها کاملاً با معیارهای بین المللی در مورد حقوق انسانی، پناهندگان و حق بشردوستانه و نیز معیارهای مرتبط مطابقت کرده و حق بازگشت داوطلبانه در امنیت و کرامت به رسمیت شناخته شود.

از دولت ها خواسته می شود تا «در زمان مقتضی، روندها، نهادها و راه و روش برابر، مستقل، شفاف و غیرتبعیض آمیز جهت ارزیابی تقاضاهای استرداد مسکن، زمین و دارائی ها ایجاد کند و آن ها را بپذیرد»

این اصول، مسئولیت کامل استرداد عملی مسکن ها، زمین ها و دارائی ها را بر دوش دولت می اندازد:

می باید، این مکانیسم ها و نه فقط اصل بازگشت و استرداد، بخشی از قراردادهای صلح و قراردادهای بازگشت داوطلبانه به وطن باشند. باید، طرفین قراردادهای صلح را به صورتی ویژه تضمین کنند، به طوری که همه مسئله های مربوط به مسکن، زمین و مالکیت را که درچارچوب حقوق بین المللی نیاز به مراجعه حقوقی دارد و اگر بررسی نشود روند صلح را تهدید می کند، بررسی کند، درعین حال که آشکارا به حق استرداد به عنوان فرجام خواهی برتر در این مورد، اولویت قائل می شود.

و:

هر فردی که به صورتی اقتدارمنشانه یا غیرقانونی از داشتن مسکن، زمین و/ یا دارائی محروم شده باشد، باید بتواند تقاضای استرداد و/ یا خسارت به یک سازمان مستقل و بی طرف بدهد. باید درباره تقاضای او، تصمیم مقتضی گرفته شده و این تصمیم ابلاغ شود. دولت ها نباید برای ثبت تقاضای استرداد، هیچ پیش شرطی قائل شوند.

این اصول همچنین، موانعی را که ممکن است در چارچوب روند استرداد، پیش پای پناهندگان ایجاد شود، رفع کند. با علم به این که شرایط به آنان اجازه نخواهد داد که همیشه مسئله را پیگیری کنند، سند توضیح می دهد که:

دولت ها موظف اند که مراقبت کنند تا پناهندگان یا افراد جا به جاشده به روند تقاضای استرداد دسترسی داشته باشند، و آن هم بدون در نظرگرفتن، محل سکونت شان در دوران جابجائی از جمله در کشور

اصلی، کشور محل اخذ پناهندگی یا هرکشوری که به آن پناه برده اند.

باقی این اصول متدولوژی روشنی برای برقراری دوباره حقوق ارائه می دهد. تقریباً همه این جنبه ها برای یافتن راه حلی در آینده جهت حل مسئله پناهندگان فلسطینی مناسب است. منتهی از دولت ها انتظار می رود که مسئولیت کامل این روند را به عهده گیرند، امری که در مورد اسرائیل صهیونیست، هرگز روی نخواهد داد. از آن جا نتیجه می گیریم که چه پیوندی باید بین صهیونیست زدائی دولت و راه حل کلی مسئله پناهندگان برقرار کرد.

پیرو اصول پینهره، دولت مزبور موظف است مراکز و دفاتری برای بررسی درخواست ها تاسیس کرده و نظارت کند که پناهندگان وقت کافی برای ثبت تقاضایشان را داشته باشند. دولت همچنین باید مشاوره حقوقی رایگان عرضه کند. دولت همچنین موظف خواهد بود:

نقشه های ثبت املاک ملی چندمنظوره یا سیستم های مناسب دیگر برای ثبت حقوق افراد درمورد مسکن، زمین ها و دارائی ها به مثابه بخش لاینفک هر برنامه استرداد و با احترام به حقوق پناهندگان و افراد جابجا شده، برقرار یا دوباره برقرار کند.

علاوه بران، دولت ها ترغیب می شوند تا مسئله استرداد را با نظر موافق بررسی کنند، حتی در صورتی که اسنادی عاری از ابهام در مورد مالکیت وجود نداشته باشد و یا در صورتی که «در اثر بی مبالاتی، اسناد از بین رفته اند».

آخرسر، اصول پینهره دو نکته طرح می کند که پاسخی است به دواستدلال عمده تبلیغات اسرائیلی علیه حق بازگشت. اولین استدلال مدعی است که فلسطینی ها در 1948 اخراج نشده و فرار کرده اند، یا حتی بی شرمانه تر از آن، پیرو گفتمان مسلط اسرائیلی، آن ها «داوطلبانه» خانه هایشان را «ترک» کرده اند و لذا اسرائیل مجبور نیست اجازه بازگشت به آن ها بدهد. با این همه، در اصول یادشده، بین پناهندگانی که خود رفته اند و کسانی که از اوضاع خشونت بار فرار کرده اند یا کسانی که به زور از کاشانه شان اخراج شده اند، تفاوتی قائل نشده اند. در این مورد، اصول روشن است:

دولت ها می توانند فرض کنند که افرادی که در جریان اوضاع ناشی از خشونت یا فاجعه از خانه شان فرار کرده اند، به دلیلی مرتبط با این خشونت ها یا این فاجعه این کار را کرده اند و باید مسکن، زمین و ملک آن ها مسترد شود.

استدلال دومی که اسرائیل پیش می کشد (عمدتاً صهیونیست های لیبرال) این است که نمی توان دردی را با ایجاد دردی تازه جبران کرد، یعنی با اخراج افرادی که اکنون در خانه های پناهندگان ساکن هستند. سند پیهرو مسئله اخراج را نیز مطرح می کند:

دولت ها باید مراقب باشند که از ساکنان بعدی در مقابل اخراج اقتدارگرایانه یا اخراج اجباری غیرقانونی محافظت شود. دولت ها وقتی که اخراج این ساکنان به خاطر استرداد مسکن ها، زمین ها و دارائی ها موجه و اجتناب ناپذیر ارزیابی می شوند، باید مراقب باشند که این کار مطابق یا معیارهای بین المللی حقوق بشری صورت گیرد تا ساکنان بعدی از تضمین روندی عادلانه، از جمله امکان بهره مندی از مشاوره، اخطار کافی و معقول و فرجام خواهی قضائی از جمله احتمال دریافت خسارت، برخوردار شوند.

تطابق با حقوق بین الملل

با قبول این نکته که صهیونیسم، استعمار پایداری سکنائی است، با تاکید بر وضعیت آپارتاید و عوامل نسل کشی در سیاست اسرائیل در سال 1948 (و از آن زمان به بعد) و با تکیه بر عدالت مرمت کننده سازمان ملل متحد، به نظر می رسد که وقت آن رسیده که سازمان ملل متحد، نقش مثبت تری در مورد مسئله فلسطین ایفا کند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد می تواند اسرائیل را در ردیف دولت های آپارتاید قرارداد و این کشور را تحت کنوانسیون بین المللی درباره نابودی و سرکوب جنایت آپارتاید از 1973 تا زمانی قرار دهد که اسرائیل مجبور شود حق لاینفک مردم فلسطین را بر تعیین حق سرنوشت به رسمیت شناسد

سازمان ملل متحد می تواند الزامی کند که مطابق اصول حقوق بین الملل، اسرائیل قانونگذاری آپارتاید، از جمله قانون 1950 در مورد اموال افراد غائب را لغو کند؛ به اشغال و ساختن شهرک های مهاجرنشین در همه سرزمین های عربی خاتمه داده و دیوار جدائی را ویران کند. همچنین، حقوق اساسی یکسان برای شهروندان فلسطینی اسرائیل را به رسمیت بشناسد.

با توجه به روند تفصیلی که سازمان ملل متحد برای بازگشت فلسطینیان به کاشانه و ملک شان پیش بینی کرده، مجمع عمومی سازمان ملل متحد موظف است قطع نامه ای به تصویب رساند که از اسرائیل بخواهد به حقوق پناهندگان فلسطینی در مورد بازگشت به خانه و ملک شان همان

طوری که قطع نامه 194 سازمان ملل متحد بر پایه اصول پینهره مقتضی می دارد، احترام گذاشته و آن ها را محافظت و ارتقا دهد.

تا زمانی که جامعه بین المللی عموماً، و سازمان ملل متحد خصوصاً، از حقوق اساسی فلسطینی ها دفاع نکرده و به آن ها احترام نگذارد، راه حل پایدار، عادلانه و کلی برای مناقشه در مورد سرزمین تاریخی فلسطین وجود نخواهد داشت.

* استعمار سکنائی؛ Settler Colonialism – Colonialisme de Peuplement؛ استعمار پایداری است که دولت استعمارگر، افراد (زنان، مردان و کودکان) را برای اقامت اعزام می کند تا در آن جا زندگی کرده و حضوری دائمی و مستقل داشته و جامعه ای در آن مکان ایجاد کنند.

<https://orientxxi.info/magazine/le-droit-au-retour-clef-pour-l-a-paix-en-palestine,4032>

ایلان پاپه، از «مورخان نوین» اسرائیل است که با نگاهی انتقادی تاریخ دولت اسرائیل را بازنگری کرده است. او استاد تاریخ در دانشگاه اِکستر و مدیر مرکز اروپائی پژوهشی درمورد فلسطین است. تازه ترین آثار او *The Biggest Prison on Earth : A History of the Occupied Territories*, Oneworld Publications ; *Ten Myths About Israel*, و «پامسازی قومی در فلسطین» است که به فارسی نیز برگردانده شده است.

اوری دیویس، مردم شناس، عضو شورای ملی فلسطین و شورای انقلابی فتح / مجلس ثوره و مدیر روابط بین المللی الفتح است.

تامار یارون، مهاجر یهودی کانادائی به اسرائیل؛ خانم یارون در کیبوتس حازورِ آ زندگی می کند.

پاورقی ها :

1 – « The Logic of the Elimination of the Native », Journal of « Genocide Research, décembre 2006.

2 – Ian Pappé, *The Ethnic Cleansing of Palestine*, Londres et Oxford, One World, 2007.

Nour Masalha, A land without a people, Londres, Faber and – 3
.Faber, 1997

The Atlas of Palestine, 1917-1966, Palestine Land Society, – 4
Carlsbad, CA, 22010005

Nous remercions Joe Schechla, coordinateur du Réseau des – 5
droits au logement et à la terre, Coalition internationale
pour l'habitat, Le Caire, de nous avoir communiqué cette
.référence

الحاق رسمی سرزمین های فلسطینی هیچ چیزی را تغییر نمی دهد



مصاحبه سیلوان سیپرل با رابرت مالی

لوریان بیست و یکم، 30 ژوئن 2020

ترجمه بهروز عارفی

رابرت مالی، مشاور پیشین باراک اوباما برای خاورمیانه، در مورد

میزان بُرد طرح الحاق که بنیامین نتانياهو، روز اول ژوئيه ارائه داد، مردد است. او معتقد است که «سرزمین های فلسطینی از چند دهه پیش، دوافکتو (درعمل) الحاق شده اند. اگر در ایالات متحده، در دولت ترامپ ونزد دموکرات ها، بحث ها از خطوط جدید گسست با اسرائیل حکایت دارد، به نظر می رسد که اتحادیه اروپا بین شناسائی رسمی دولت فلسطین یا تسلیم در مقابل عمل انجام شده، دچار تردید است.

سیلون سیپل- در آستانه اعلام احتمالیِ «الحاق» بخشی از سرزمین های کرانه باختری به اسرائیل از سوی نتانياهو، به نظر می رسد که مسئله پیچیده تر از پیش بینی هاست. چرا؟

رابرت مالی - درست است. شرکای بنیامین نتانياهو در ائتلاف حکومتی، یعنی دو رئیسِ پیشین ستاد ارتش، بنی گانتس و گابی اشکنازی، معتقدند که عمل الحاق را باید با نظر مساعد کشورهای منطقه انجام داد، امری که البته محال است و نیز فکر می کنند که باید الحاق را با شکلی حتی محدودتر از ابتکار صلح اسرائیلی همراه کرد. در واقعیت، مخالفت شدیدی که نتانياهو با آن روبرو است، نه از سوی این اردوگاه بلکه از طرف راستِ افراطی بیان می شود که معتقد است الحاق با هر ابعادی صورت گیرد، اگر با پذیرش حتی صوری یک دولت فلسطین در آینده همراه باشد، بدتر از حالت کنونی است که اسرائیل عملاً (دوافکتو) بر کل سرزمین های فلسطینی حاکمیت اعمال می کند.

اینان می پرسند چرا باید این هزینه را بپردازیم ؟ برخی دیگر اظهار می کنند که الحاق باید همه سرزمین های «طرح ترامپ» را شامل شود. اما نباید در مورد دامنه این اختلافات اغراق کرد. من از همان آغاز فکر می کردم که نتانياهو دست به الحاق خواهد زد، زیرا می خواهد از این راه، در تاریخ اسرائیل ثبت شود و با توجه به شرایط کنونی، این کار در زمینه سیاسی به سود او خواهد بود.

سیلون سیپل- به نظر می رسد که در خود کاخ سفید نیز اختلاف نظر وجود دارد. بین طرفداری قاطع از نتانياهو و افراد دیگر مثل جارد کوشنر که ترجیح می دهند الحاق را محدودتر کنند تا رابطه با امیرنشین های خلیج فارس را حفظ کند.

رابرت مالی- در درون دولت ترامپ، بین کسانی مثل کوشنر که معتقدند، شاید ساده لوحانه، که طرح ترامپ می تواند ««روند صلح» را دوباره به راه اندازد، و افرادی مثل سفیر آمریکا در اسرائیل، داوید فریدمان که از این طرح برای پیشبرد امیال ایدئولوژیکی اش که به نوعی، هویت ژنتیکی قدرت حاکمه ی اسرائیل است، استفاده می کند و داده های معادله اسرائیل-فلسطین را تغییر می دهد، بحث و جدل وجود دارد. از نگاه گروه اول، باید از بدبین کردن متحدان عرب کاخ سفید خودداری کرد. گروه دوم معتقدند، همان طوری که فریدمن تقریباً به صراحت اعلام کرد، باید به فلسطینی ها فهماند که این سرزمین هرگز به آنان تعلق نخواهد داشت و به توهم در این باره پایان دهند.

سرانجام، ترامپ تصمیم خواهد گرفت. به نظر من، او به استدلال های فریدمن حساسیت بیشتری دارد که در ضمن کسب حمایت پایگاه انتخاباتی او، به ویژه اوانجلیست ها را تضمین می کند. اما، در درون یک دولت، اغلب، گرایش به مصالحه پیروز می شود. اگر نتانیاهو، فقط الحاق «مستعمره» های بزرگ و بخشی از دره اردن را اعلام کند، ترامپ و او، می توانند گمان کنند که افکار عمومی بین المللی آن را خواهد پذیرفت، همان طور که در گذشته هم رخ داده است، زیرا در همه طرح های صلح، قرار بود که اسرائیل بلوک های بزرگ مستعمره را ضمیمه کند. این بار نیز، آن ها شرط می بندند که یک بار دیگر، معامله به مثل عرب ها به حرف محدود خواهد شد.

سیلون سیپل- ابعاد الحاق هر چه باشد، «کم» یا بیش، می تواند به داوی برای انتخابات آمریکا تبدیل شود ؟

رارت مالی- در مورد پرونده های سیاست خارجی ترامپ که او قصد دارد در کارزار انتخاباتی اش طرح کند، دو مسئله به خاورمیانه مربوط است: یکی حمایت از الحاق سرزمینی اسرائیل است و دیگری مسئله هسته ای ایران. اگر الحاق ها صورت گیرند، ترامپ دموکرات ها را به رها کردن متحدشان متهم خواهد کرد. و جو بایدن را به عنوان دوست قلابی اسرائیل و یک «آدم نرم» در مورد مسئله هسته ای ایران، مسخره خواهد کرد. این امر، برای او حتی یک رای یهودی اضافی نیز به بار نخواهد آورد و تاثیر بسیار حاشیه ای بر انتخابات خواهد داشت.

ترامپ گفته است که به شرطی از الحاق پشتیبانی می کند که دو حزب بزرگ در قدرت، لیکود و «آبی و سفید» در مورد گستره و چگونگی الحاق به توافق برسند. آیا می توان تصور کرد که ترامپ اعلام کند که در غیاب توافق داخلی در اسرائیل، مسئله را تا اطلاع ثانوی به تعلیق در می آورد ؟ ترامپ، قطعاً طرح خود را که در اسرائیل از حمایت گسترده ای به ویژه در بین دو حزب بزرگ هیئت حاکمه برخوردار است، پس نخواهد گرفت. برعکس، نباید این شق را نیز از نظر دور داشت که او بگوید: « تا زمان توافق این حزب ها صبر می کنم ». البته خیلی زود این نکته روشن خواهد شد. اما، واقعیت این است که ترامپ توجه زیادی به بحث های درونی اسرائیل ندارد. برعکس، او واقعاً معتقد است که با این «طرح صلح»، به عنوان شخصیتی که دیدگاه نوینی آورده، در تاریخ ثبت خواهد شد. زیرا، اوضاع کنونی به سود طرفداران الحاق است. اگر ترامپ به انتخاب آسانِ مجددش اطمینان داشت، می توانست استدلال کند که: «می توانم صبر کنم». اما، نظرسنجی ها بسیار به ضرر اوست، و اطرافیان او دچار وحشت خاصی شده اند. او اگر می خواهد در تاریخ ثبت شود، ضروری است که پیش از انتخابات ماه نوامبر آینده، الحاق را به انجام رساند.

سیلون سیپل- امروز، نظرسنجی ها ترامپ را بازنده نشان می دهند، اگر چنین شد، از سیاست خاورمیانه ای او در ایالات متحده، چه باقی خواهد ماند ؟

رابرت مالی- بگذارید ابتدا سوال دیگری مطرح کنیم: اگر الحاق انجام نشود، چه پیش می آید ؟ اوضاع کنونی، پیش از الحاق های اعلام شده، طوری نیست که فکر کنیم در یک وجبی حلِ مناقشه اسرائیل- فلسطین هستیم. ده ها سال است که سرزمین های فلسطینی دوافکتو (عملاً)، ملحق شده اند، بدون این که قانونی باشد. این نکته که الحاق رسمی باشد یا نه، و نیز گستردگی سرزمین های الحاقی چقدر باشد، نه در موقعیت محلی، و نه در زندگی فلسطینیان، تغییری اساسی ایجاد نمی کند. آن چه نباید کرد، این است که اگر معجزه ای رخ داد و الحاق انجام نشد، با این خیال که «پس می توان به وضع موجود قبلی برگشت»، فکرکنیم که می توان نفس راحتی کشید. نباید این نکته را فراموش کرد.

سیلون سیپل- اگر بایدن انتخاب شد، چه می تواند در مورد این مسئله انجام دهد؟

رابرت مالی- بایدن به روشنی با طرح ترامپ مخالف است. او اعلام کرده که برخی از این تصمیم ها را لغو خواهد کرد. بدون تردید، تصمیم انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس تغییر نخواهد کرد؛ اما او کنسولگری آمریکا را در بخش فلسطینی شهر مجدداً باز خواهد کرد. هم چنین، تلاش خواهد کرد دفتر نمایندگی سازمان آزادی بخش فلسطین را در واشینگتن دوباره باز کند. بایدن کمک های مالی به فلسطین را که دولت ترامپ لغو کرده است، تجدید خواهد کرد. آیا تجدید نظری در مورد الحاق های پیش بینی شده خواهد کرد ؟ اگر این الحاق ها گسترده بوده و سراسر دره اردن و اکثریت بسیار بزرگی از کولونی ها (شهرک های استعماری) را دربر گیرد، احتمال دارد که دولت بایدن آن ها را به رسمیت نشناسد. اما، باید نکته مهمی را در نظر گرفت: مسئله فلسطین، اولویت سیاست خاورمیانه ای دولت دموکرات نخواهد بود. بایدن پیش از هرچیز، یک واقع بین است. او همواره بر این عقیده بوده که اسرائیلی ها و نیز فلسطینی ها که نسبت به آن ها بسیار سختگیر است، با یک توافق ممکن فاصله بسیاری دارند و در شرایط کنونی، جستجوی راهی برای پایان دادن به اختلاف میان آن ها، ائتلاف وقت است. به استثنای رخدادی غیرقابل پیش بینی، من فکر نمی کنم دولت بایدن خود را درگیر ابتکارات عمده بکند. بایدن به آن ها اعتقادی ندارد.

سیلون سیپل- بیش از 120 سازمان امریکائی مدافع حقوق انسانی و مدنی از بایدن خواسته اند تا «از برابری بین اسرائیلیان و فلسطینی ها حمایت» کند. برخی از نمایندگان کنگره که به آپیک [لابی طرفدار اسرائیل در ایالات متحده] بسیار نزدیکند، مثل تد دویچ یا برک شیدر فراخوانی علیه الحاق ها را امضا کرده اند. آیا شاهد تغییر اساسی موضع دموکرات ها نسبت به اسرائیل هستیم ؟

رابرت مالی- ابتدا، مشاهده می کنم که رساترین صداها مخالف با الحاق که در ایالات متحده به گوش می رسد، از چپ دموکرات نیست، بلکه متعلق به کسانی است که شما اشاره کردید، نمایندگان مجلس از طرفداران دو آتش اسرائیل یا حتی فردی مثل رابرت ستلوف، مدیر اجرایی «انستیتو واشینگتن» [WINEP، اندیشکده ای بسیار نزدیک به AIPAC] می باشند. این افراد نسبت به درگیری بحثی شدید در حزب

دموکرات آگاهند. بسیاری از اعضای حزب معتقدند که باید با اسرائیل نیز، مثل دولت های دیگر رفتار کرد، زیرا اسرائیل سیاست هایی اساسا مخالف با منافع آمریکا دنبال می کند. در بین این ها، افرادی معتقدند که باید کمک های نظامی به این کشور را محدود کرد. این گفتمان بسیار جدیدی است. این افراد هنوز، اکثریت نیستند، ولی بر تعدادشان افزوده می شود.

نسل جدیدی در بین نمایندگان جوان رشد می کند. همه اینان می گویند: «دقت کنید! الحاق باورهای ما یعنی امکان وجود دو دولت در صلح در کنار هم را، برهم می زند.» حتی اگر الحاق محدود بماند، نقاب از چهره اسرائیل می افتد. در واقع، مسئله ای که این افراد را آزرده می کند، این است که: «چرا اسرائیل سرزمین هایی را که زیر کنترل دارد، ملحق می کند؟». و من می افزایم، آن هم، بدون این که کوچکترین هزینه سیاسی بپردازد. الحاق این داده را بغرنج خوانده کرد. برای آن ها، وضعیت کنونی برای اسرائیل بسیار مناسب است. به این دلیل، برخی از آن ها دچار هراس شده اند. زیرا صداهای جدیدی در یک بخش از چپ دموکرات به گوش می رسد: «که اسرائیل این سرزمین ها را ملحق کند! به این ترتیب، پرده که افتاد، همه چهره واقعی اسرائیل را خواهند دید.» برای هواداران دموکرات اسرائیل، این فاجعه ای است. از این رو، مسئولان بیشتری از حزب دموکرات که برخی از حامیان بی قید و شرط اسرائیل بودند، اکنون از سیاست اسرائیل فاصله می گیرند. این وضع ممکن است نه در زمان حاضر، بلکه در دراز مدت، حتی در خود اسرائیل نیز پیش آید.

سیلون سیپل- آیا اتحادیه اروپا می تواند اسرائیل را تحریم کند ؟

رابرت مالی- برخی از اروپائیان تحریم هایی در نظر می گیرند. البته نه در سطح اتحادیه اروپا، که در این مورد اجماعی وجود نخواهد داشت. اما، برخی از کشورهای اروپائی می توانند چنین تصمیماتی بگیرند، و اتحادیه اروپا می تواند تحریم هایی در زمینه هایی که اجماع وجود ندارد، اتخاذ کند، مثل توافق های بازرگانی یا همکاری مشترک. اما، در زمان حال، ایده ی دیگری مطرح می شود: اعضای اتحادیه اروپا دولت فلسطین را به صورت قانونی به رسمیت بشناسند. اگر چنین واقعه ای رخ دهد، مسئله بااهمیتی طرح خواهد شد. آیا این شناسائی، بسیار انتزاعی است - یعنی اصل شناسائی -

یک دولت- یا شناسائی دولتی که غالباً، مرزهایش را البته با تغییرات مختصر احتمالی، مرزهای ژوئن 1967 اعلام می کنند ؟ اروپائیان در این باره بحث می کنند. من فکر می کنم که نتانیاهو بر روی دراز مدت شرط بندی می کند، به گمان او، اروپائیان در مقابل عمل انجام شده، تسلیم خواهند شد، همان طوری که تاکنون روی داده است. اما، گانتس و اشکنازی نیز تماس هائی با اروپائیان دارند. این کار، بسته به تصمیمات اروپا، می تواند تاثیراتی داشته باشد.

سیلون سیپل- چاک فریلیچ، نایب مشاور امنیت ملی پیشین اسرائیل، پیامدهای مصیبت باری را در صورت الحاق پیش بینی می کند. بی اعتباری حقوقی اسرائیل در سطح بین المللی، موج جدیدی از خشونت، جنگی با شرکت حزب الله، تحکیم «محور مقاومت» در مقابل اسرائیل در خاورمیانه و سرآخر، چرخش دیپلماسی آمریکائی به ضرر اسرائیل. او نتیجه می گیرد (1) «عاقلان آینده ملت خود را در یک "رولت روسی" * به بازی نمی گیرند». برعکس، مفسران بسیاری در اسرائیل معتقدند که با یک سناریوی متضاد، که با توجه به ضعف سیاسی فلسطین و افول توجه بین المللی نسبت به مناقشه، محتمل ترین حالت این است که الحاق نسبت به تصمیمات قبلی مشابه که با حمایت ترامپ روبروشدند، با موانع بیشتری مواجه خواهد شد. شما چه فکر می کنید ؟

رابرت مالی- آن چنان که به واکنش های کشورهای عرب نسبت به اعمال «انجام شده» اسرائیل که معمولاً بی نتیجه است، عادت کرده ایم، که این بار هم گمان نمی رود اتفاق خاصی بیافتد. آن گاه، نتیجه می گیرند که اسرائیل برنده شده و کار زیادی نمی توان در این زمینه انجام داد. من این نکته را درک می کنم، حتی اگر چه باوردارم که در در زمانی غیر قابل پیش بینی، خلاف این فرضیه ثابت خواهد شد. اما، واکنش در چه زمانی صورت خواهد گرفت ؟ چه عاملی آن را برخواهد انگيخت ؟ در این مورد، هیچ نمی دانیم. اما می دانیم که منطق سیاست اسرائیل، منطق گسترش سرزمینی است. آیا دلیلی برای توقف او وجود دارد ؟ لذا، در زمان حاضر، من نه به جنگ کشورهای عرب معتقدم و نه به حمله حزب الله علیه اسرائیل. اما، این ناحیه یک انبار باروت است و در لحظه نامعلومی، حادثه ای، انفجار به بار خواهد آورد. متأسفانه، می توان منطق اسرائیل را فهمید !،

زیرا تا این لحظه، اسرائیل به طور منظم برنده شده است. و تا موقعی که فاجعه ای رخ نداده، مشکل بتوان اسرائیلی ها را متقاعد ساخت که فاجعه ممکن است بر سر آن ها نیز بیاید.

—

Chuk Freilich : « Hezbollah, Hamas, Iran : How Israeli – 1 Annexation May Trigger a Multi-front War Within Weeks », Haaretz, june 15th, 2020

* رولت روس Russian roulette ، نوعی بازی با مرگ یا شرط بندی بر سر مرگ است. یک گلوله را در مخزن خالی هفت تیری می گذارند و گلوله ها را چرخانده، سپس هفت تیر را دم شقیقه گذاشته شلیک می کنند. احتمال مرگ یک روی هفت است. در این بازی، احتمالات، شجاعت، خودکشی و جنون بازی در هم می آمیزد.

<https://orientxxi.info/magazine/articles-en-farsi/article3999>

نتانیا هو. شتابان به الحاق سرزمین فلسطینیها



سیلون سیپل

۶ مه ۲۰۲۰، روزنامه اینترنتی "اوریان ۲۱"

ترجمه بهروز عارفی

بنیامین نتانیاهو موفق به تشکیل یک دولتی ائتلافی شد که هدف اصلی آن الحاق بخش بزرگی از سرزمین های کرانه باختری رود اردن است. برای رسیدن به این هدف، او از پشتیبانی دونالد ترامپ و سکوت همدستانه «جامعه بین المللی» برخوردار است.

هنگام کارزار اخیر انتخاباتی، نتانیاهو به هموطنان خود وعده داده بود که چنین الحاقی را انجام دهد. او گفته بود که قصد دارد به سرعت، بخش قابل توجهی از سرزمین های فلسطینی کرانه باختری را به اسرائیل ضمیمه کند. وی پس از پیروزی در انتخابات، می خواهد به وعده اش عمل کند. در پیمانی که روز ۲۱ آوریل، برای ایجاد یک ائتلاف بزرگ با رقیب اصلی اش ژنرال بنی گانتس، رهبر «جنبش آبی و سفید» امضا کرد، این الحاق را هدف مقدم سیاسی اش قرار داد. این پیمان پیش بینی می کند که می توان این روند الحاقی را از اول ژوئیه به اجرا گذاشت.

یک بار دیگر، نتانیاهو به مثابه شخص قدرتمند بدون رقیب در حکومت ظاهر می شود. اوشخصاً اولویت ها را تعیین می کند. همان طوری که روزنامه نگاری طعنه زنان می نویسد (۱): او «گانتس را به عنوان محافظ شخصی برای سه سال آینده استخدام کرده» است. او بیش از هر زمانی، جریان های سیاسی عمیقی که جامعه یهودی اسرائیلی را تحرک می بخشد، نمایندگی می کند.

تسلیم بنی گانتس

گانتس، رئیس ستاد پیشین ارتش، که پس از ائتلاف با نتانیاهو، تشکیلات سیاسی اش در هم پاشید، در مقایسه با او، سیاستمدار حقیری به حساب می آید. تنها چیزی که او در این ائتلاف به دست آورد، این بود که هر نوع الحاق سرزمین ها باید با «توافق قبلی و کامل ایالات متحده» صورت گیرد (امری که به هر حال، خود نتانیاهو نیز در پی آن بوده است). اکنون، مرد شماره دوی جنبش آبی-سفید، - یک

رئیس دیگر پیشین ستاد ارتش- گابی اشکینازی به طور ضمنی گفته که با الحاق مخالف است، اما از آن جا که بدون حزب او، نتانياهو اکثریت قاطعی برای گذراندن قانون الحاق در مجلس دارد، کاری از آن ساخته نیست. استدلالی که درست است، گرچه ژنرال پیشین جسارت سیاسی فراوانی از خود نشان نمی دهد...

راندن فلسطینی ها به سوی مراکز شهری

کدام سرزمین ها را نتانياهو قصد دارد ملحق کند؟ همه ی آن ها را؟ خیر چنین چیزی تقریباً مطرح نیست. نتیجه این کار انحلال عملی (دوفاکتو) تشکیلات خودگردان فلسطین است، که اسرائیل به هیچ وجه - دست کم در مرحله کنونی - خواهان آن نیست. هر حکومتی در اسرائیل ترجیح می دهد که یک تشکیلات خودگردان ناتوان، مسئولیت ظاهری مدیریت امور شهرهای بزرگ را داشته باشد. وانگهی، از دست کم بیست سال پیش به این طرف، یکی از محورهای کلیدی سیاست استعماری اسرائیل در کرانه باختری این است که زمین های فلسطینی ها را در نواحی روستائی غصب کند تا آن ها را وادارد که در پیرامون شهرها متمرکز شوند و از این طریق، زمین های کشاورزی ای در اختیار کولون ها بگذارند که از اهالی بومی خالی شده است. محتمل ترین سناریو، این است که الحاق شامل سراسر دره اردن (بدون تردید به استثنای شهر اریحا، در هشت کیلومتری پُل آل-نبی، تنها راه ارتباطی زمینی بین اسرائیل و اردن)، و نیز شامل یک منطقه ی کم و بیش با اهمیت از ناحیه موسوم به «C» خواهد شد، که پس از قراردادهای اسلو (۱۹۹۳)، کلیه آن زیر کنترل اسرائیل باقی مانده و بیش از ۶۲ درصد از سرزمین کرانه باختری را شامل می شود.

RESTRICTING SPACE IN THE OPT AREA C MAP

DECEMBER 2011

KEY FACTS

- Over 60 percent of the West Bank is considered Area C, where Israel retains control over planning and zoning among other issues.
- An estimated 150,000 Palestinians live in Area C, including 27,500 Bedouin and other herders.
- More than 20% of communities in Area C have extremely limited access to health services.
- Water consumption dips to 20 litres/capita/day (l/c/d) in communities without water infrastructure, one-fifth of the World Health Organisation's recommendation.
- Communities depending on tankered water pay up to 400% more for every liter than those connected to the water network.
- 70% of Area C is off-limits to Palestinian construction; 29% is heavily restricted.
- Less than 1% of Area C has been planned for Palestinian development by the Israeli Civil Administration.
- 560 Palestinian-owned structures were demolished, including 200 residential structures and 46 rainwater cisterns and pools, by the Israeli authorities in Area C in 2011.
- 1,006 people, including 565 children, lost their homes in 2011, over twice as many as in 2010.
- Over 3,000 demolition orders are outstanding, including 18 targeting schools.
- The planned expansion area of the around 135 Israeli settlements in Area C is 9 times larger than their built-up area. (B'Tselem).
- Approximately 300,000 settlers currently live in Area C.

For more information, please refer to index on page 32.

Settlement Areas including Local and Regional Councils



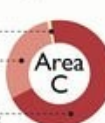
Nature Reserves Israel & "Wye River Memorandum"



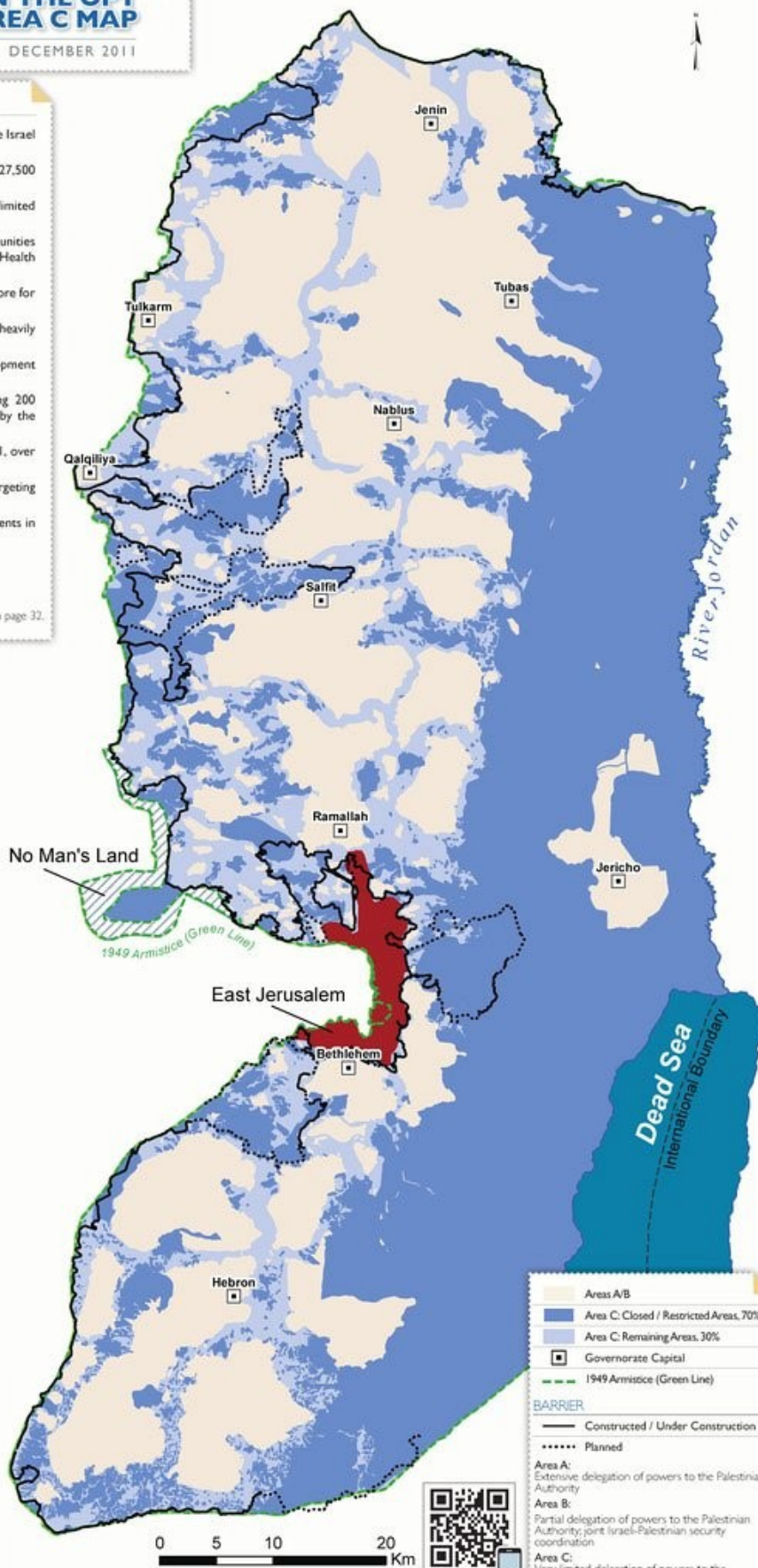
Closed Military Areas including "firing" zones



Zoning in Area C



* Under the Wye River Memorandum of 1998, land reserves, amounting to approximately three percent of the West Bank, were supposed to be handed over to the PA to be set aside as a Green Area/Nature Reserve. To date, the PA has not been allowed to utilize this area.



Area A/B
Area C: Closed / Restricted Areas, 70%
Area C: Remaining Areas, 30%
Governorate Capital
1949 Armistice (Green Line)
BARRIER
— Constructed / Under Construction
..... Planned
Area A: Extensive delegation of powers to the Palestinian Authority
Area B: Partial delegation of powers to the Palestinian Authority; joint Israeli-Palestinian security coordination
Area C: Very limited delegation of powers to the Palestinian Authority

این ناحیه C به هفت حوزه غیر مرتبط به هم که هر کدام نیز تکه تکه شده، تقسیم شده است. در این ناحیه، ۳۰۰ هزار فلسطینی (درست معادل جمعیتی که از بیست سال پیش، مجبور به ترک زمین های خود شده اند)، زندگی می کنند، در حالی که هم اکنون، ۳۹۰ هزار کولون، یعنی ۹۰ درصد اسرائیلی های ساکن کرانه باختری در آن جا سکونت دارند (البته باید ۲۵۰ هزار نفری را که ساکن بیت المقدس شرقی هستند، به آن ها افزود). در اسرائیل، تخمین زده می شود که وسعت خاک سرزمین های الحاقی بین ۳۰ و ۴۰ درصد سرزمین های فلسطینی خواهد بود.

برای یادآوری، اشاره کنیم که «طرح صلح» دونالد ترامپ که در ماه ژانویه گذشته منتشر شد، به اسرائیل امکان می دهد که قریب به ۳۵ درصد از خاک کرانه باختری را - و اگر گستره زمین های دولتی شهرک ها را هم در نظر گیریم، در واقع ۵ تا ۶ درصد بیشتر از آن را، به خود ضمیمه کند.

چند صدای مخالف

در اسرائیل، طرح الحاق برنامه ریزی شده، از پشتیبانی مردمی قابل ملاحظه ای برخوردار است. با این حال چند صدای اعتراض بلند شده است. همان گونه که در این کشور رسم است، فقط مسئولان عالی رتبه ی بخش های امنیتی جسارت کردند تا مخالفت خود را با سیاست الحاق نشان دهند. طبق گزارش المونیتور (۲)، آویو کوخای، رئیس کنونی ستاد ارتش، نداو ارغمان رئیس شین بت و تامیر حیمان، رئیس سرویس های اطلاعاتی در میان آن ها دیده می شوند. در اوایل ماه آوریل، ۲۲۰ نفر از مسئولان عالی مقام امنیتی (ارتش، شین بت، اطلاعات ارتش)، فراخوانی را علیه الحاق پیش بینی شده، امضا کرده اند. روز ۲۲ آوریل، عامی ایالون، دریادار پیشین و رئیس شین بت، تامیر باردو، رئیس پیشین موساد و ژنرال ذخیره، گادی شمنی، بیانیه ای در ایالات متحده منتشر کردند که در آن «مخاطرات» الحاق های مورد نظر را بر ملا می کرد (۳)

به عقیده آنان، مهم ترین خطر، مربوط به آینده ی اردن است که «بخش قابل توجهی از جمعیت آن فلسطینی هستند»، و آن ها نگرانند که هزینه ای که اسرائیل به خاطر بی ثباتی رژیم پادشاهی هاشمی خواهد پرداخت، بسیار سنگین تر از فواید الحاق کرانه باختری باشد. در آمریکا نیز، ۱۴۹ نفر از رهبران برجسته ی جماعت یهودی در مورد انحراف سیاسی که در صورت الحاق کرانه باختری، اسرائیل شاید در آن

گام برخواهد داشت ، به آن دولت هشدار دادند. اما ، این صداها به ویژه در اسرائیل در حاشیه قرار دارند. و احتمال بسیار کمی وجود دارد که فقط این صداها موجب شوند که نتانیاهو و ترامپ عقب گرد کنند.

دونالد ترامپ در کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا

احتمال زیاد وجود دارد که بین ترامپ و نتانیاهو، دومی اشتیاق بیشتری داشته باشد تا وارد عمل شود. زیرا از نگاه او، وقت تنگ است؛ او روز ۳ نوامبر مطمئن خواهد شد که ترامپ دوباره انتخاب شده است یا نه. لذا، وی مجبور است که فرایند الحاق را پیش از آن تاریخ به راه اندازد. اگر ترامپ انتخاب شود - امری که امروز هنوز معلوم نیست - همه چیز به سود او خواهد بود. اگر ترامپ شکست خورد، نتانیاهو می تواند امیدوار باشد که بتواند بر پایه عمل انجام شده، از موضع قدرت با رئیس جمهوری منتخب دموکرات مذاکره کند.

اما، ترامپ، به یقین شخصیتی مضحک و بیرحم، و اغلب غیر قابل پیش بینی است که برای انتخاب مجدد به پشتیبانی گسترده اوانجلیست های افراطی نیاز دارد که بخش بزرگ « صهیونیست های مسیحی » را تشکیل می دهند. لذا، او مجبور است از این الحاق حمایت کند. به علاوه، از این امر که پس از انتشار « طرح صلح » او ، یک کمیته آمریکایی-اسرائیلی ایجاد شده تا نقشه ی مورد تأیید دولت آمریکا را برای الحاق های آینده ترسیم کند ، اطلاع کمی در دست است. از میزان پیشرفت کارهای این کمیته اطلاع کافی در دست نیست، ولی نفس وجود چنین کمیته ای، نشان می دهد که اسرائیل مسئله الحاق را با کاخ سفید هماهنگ کرده است.

تنها پرسشی که در این نمایش سایه ها مطرح است، این است که آیا ترامپ، به هر دلیلی، تمایل دارد به عنوان «تعدیل کننده» تصمیمات نتانیاهو عمل کند، یا او تمامی و یا تقریباً همه ی بلندپروازی های ارضی او را تأمین خواهد کرد ؟ منطق کارزار انتخاباتی ترامپ ایجاب می کند که او راه حل دوم را برگزیند. اما، با این فرد با اختلال شخصیت مرزی (*border line*) (مثل پیشنهاد آب ژاول برای پاکسازی ریه ها از کُروناویروس)، همه چیز و نیز عکس آن امکان دارد.

«طرح صلح» ترامپ تقریباً به تمامی خواست های الحاق نتانیاهو پاسخ

مثبت مي دهد. دشوار است که او عقب نشيني کند. پس فقط مسئله زمان بندي در میان است. امکان پذيرترين حالت اين است که هروقت ترامپ مناسب تشخيص دهد، الحاقی را که نتانياهو برنامه ريزي کرده، تائيد خواهد کرد. به نظر مي رسد که نتانياهو در اين باره مطمئن است. در یک صحبت ويدئویی خطاب به گروهی از اوانجليست های اروپائی که هواداران متعصب طرح «اسرائيل بزرگ» هستند، نتانياهو از «طرح صلح ترامپ» به مثابه ي بازشناسي حقوق اسرائيل جهت تصاحب همه سرزمين هائی که شهرک های مستعمره را دربر مي گيرد، ياد مي کند (۴). او خطاب به آن ها گفت: «من اطمینان خاطر دارم: چند ماه ديگر، اين تعهدات عملي خواهند شد و ما خواهيم توانست لحظه ي تاريخي جديدي از صهيونيسم را جشن بگيريم». سه روز پيش از آن، مايک پمپئو، وزير امور خارجه امريکا، بر اين اعتماد تاکيد کرده بود. او اظهار داشته بود که الحاق سرزمين ها، «تصميمی اسرائيلي» است.

اروپائيان - در راس آن ها امانوئل مارکون - اعلام کردند که نظر خوبی نسبت به الحاق های پيش بيني شده ندارند. اما، یک ناظر اسرائيلي مي گوید که نتانياهو، پشيزي ارزش براي اين مسئله قائل نيست. «هیچ پیامدي نخواهد داشت. اروپائيان چه خواهند کرد؟ آن ها چاي خود را خواهند نوشيد، منتهي همراه با خشم. تاريخ اشغال، تاريخي پايدار ناپذير از محکوم کردن های رقت آور اروپائی هاست.» (۵) اندکی بعد از اظهارات نیکولا دو ریوییر، نماينده فرانسه در شورای امنيت، مبني بر اين که اگر اين الحاق ها صورت گيرند، «روابط کشور او با اسرائيل تحت تاثير» قرار خواهد گرفت، ديپلمات های عالي رتبه اسرائيل او را دست انداختند و اظهار داشتند که اتحاديه اروپا قادر به اتخاذ تصميم مشترکي درباره اين موضوع نيست.

آيا جو بايدن صدايش را بلند خواهد کرد؟

در طی اين زمان، جو بايدن، نامزد حزب دموکرات براي انتخابات آينده رياست جمهوري آمريکا، سکوت اختيار کرده است. او حتي در مورد نقائص نظام بهداشتي آمريکا در مقابل با کروناويروس، حرفي براي گفتن ندارد. پس با اين وصف، طبيعي است که بپذيريد الحاق کرانه باختر، مسئله دوردستي است. با اين همه، دو عضو پيشين و مهم دولت اوباما در مورد مسائل بين المللي، فيليپ گوردون و رابرت مالي، در فراخواني فوري به او هشدار داده و از او خواسته اند که «پيش از آن که دير شود، (۶) عليه طرح اسرائيلي الحاق اعتراض کند». چرا اين امر اضطراري است؟ دو مشاور پيشين کاخ سفيد مي

نویسند که بایدن روز اول ژوئیه رئیس جمهور نخواهد بود، اما سخنان او «ممکن است بر عملکرد نتانياهو، موضع گانتس و دولت هاي عربي تاثير داشته باشد».

این موضوع اضطراري است، زیرا او تنها فردي است که از چنین امکاني برخوردار است. که چه بگوید ؟ به طور خلاصه، براي اعلام این مطلب که الحاق، دموکراسي اسرائیل را با خطر روبرو مي کند و نیز حقوق فلسطيني ها را زیر پا مي گذارد و امکان دارد منطقه را در بي ثباتي و خشونت غوطه ور کند. آن ها مي افزایند، به ویژه بایدن مي بایست به نتانياهو گوشزد کند که اگر او در تصمیم خود پافشاري کند، ایالات متحده تحت ریاست اومي تواند مجازات هاي مالي در مقابل اسرائیل اتخاذ کند. آن ها اضافه مي کنند که برخي خواهند گفت که در آن صورت، نتانياهو مصمم خواهد شد که زودتر بجنبد و ترامپ نیز او را پشتیباني کند. متاسفانه، هیچ کدام از این دو، براي اقدام، نيازي به دلگرمي ندارند و هر دو فکر مي کنند که سياست پرحرارت الحاق به آن ها کمک خواهد کرد تا قدرت را حفظ کنند. در حالي که، اگر بایدن امروز حرف نزنند، بعدا خیلی دیر خواهد شد، حتي اگر او در ماه نوامبر انتخاب شود».

بایدن در روز ۲۹ نوامبر در یک ضیافت شام براي جمع آوري کمک مالي جهت کارزار انتخاباتي اش، در مورد اوضاع خاورميانه صحبت کرد. فکر مي کنید در مورد طرح الحاقی نتانياهو نظر داد ؟ البته که نه. او گفت اگر انتخاب شود، سفارت آمریکا را از بیت المقدس دوباره به تل آویو منتقل خواهد کرد (۷). یادآوری کنیم که هنگامی که ترامپ این انتقال بسیار نمادین را اعلام کرد، بایدن این تصمیم «کوتاه بینانه و سبک سرانه» را مورد انتقاد قرار داده بود. اما اینک، او توضیح مي دهد که مورد سوال قرار دادن این عمل انجام شده، هیچ کمکی به ازسرگیری روند صلح نخواهد کرد. با وجود این، او توضیح داد که کنسولگری آمریکا را در بیت المقدس شرقي که ترامپ بسته بود، دوباره بازخواهد کرد.

اسرائيلي ها یادگرفته اند که لابلای سطرهای چنین داستان هاي را خوب بخوانند. در تابستان ۲۰۰۹، ارتش اسرائیل پس از بدترین و شدیدترین بمباران هاي غزه ، به آن سرزمین حمله نظامي زميني نیز کرد. در آن تهاجم، ۱۱۳۵ فلسطيني (با ۶۵ درصد غیر نظامي) و ده سرباز اسرائيلي (چهار نفر در اثر شلیک «گلوله خودي» يعني اشتباه هاي اسرائیل) و سه غیرنظامي کشته شدند. در آن زمان، اوباما در انتظار ورود به کاخ سفید در ۲۰ ژانویه بود. برخي از مشاوران او

تمنا مي کردند که براي پايان دادن به تهاجم اسرئيل دخالت کند. او با تکرار اين که پس از شروع دوره رياست جمهوري اش، مداخله خواهد کرد، اين تقاضا را رد کرد. دو روز پيش از آن، اسرئيلي ها اتش بس را پذيرفتند. از نگاه آنان، پيام اوباما از نقطه نظر سياسي روشن بود: او مانع از ادامه حمله نظامي آن ها نشده بود.

لذا، نتانياهو مي تواند با موضعي حق به جانب، احساس کند که اگر فردا دوباره اقتضا کرد، با رئيس جمهور جديد دموکرات همان کند که با اوباما کرد و او دم برنياورد. اما، همان طوري که اشاره شد، او اميدوار است که کاخ سفيد، پيش از انتخابات رياست جمهوري در نوامبر، الحاق سرزمين ها را تائيد کند.

پاورقي ها :

-۱

<https://www.haaretz.com/israel-news/.premium-with-unity-deal-netanyahu-turns-gantz-into-his-personal-bodyguard-1.8786439>

-۲

<https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2020/04/israel-benjamin-netanyahu-benny-gantz-donald-trump-ashkenazi.html>

-۳

<https://apnews.com/94a10865ff3c11e1f3fea4a0e78a8868>

-۴

<https://www.haaretz.com/opinion/.premium-whoever-thinks-west-bank-annexation-will-pass-quietly-better-think-again-1.8791740>

-۵

<https://foreignpolicy.com/2020/04/23/biden-israel-annexation-occupied-west-bank>

-۶

<https://www.timesofisrael.com/biden-says-hell-keep-us-embassy-/in-jerusalem-if-elected>

Nétanyahou : A marche forcée vers l'annexion

۲۰۲۰ mai ۶ ,Sylvain Cypel

<https://orientxxi.info/magazine/netanyahou-a-marche-forcee-vers-l-annexion>

<https://orientxxi.info/magazine/articles-en-farsi/article3868>

ایالات متحده آمریکا و اسرائیل،
فلسطین و فلسطینی ها را لگد
مال می کنند...



سیلون سیپل

عضو هیئت تحریریه پیشین لوموند و نویسنده، اوریان بیست و یکم،

ترجمه بهروز عارفی

با صحنه نمادینی روبرو هستیم: ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا در کنار بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل و در غیاب فلسطینی ها ، یعنی ذی نفعان اصلی مسئله، «طرح قرن» خود را اعلام کرد. واقعیت این است که این طرح ابتدائی ترین حقوق فلسطین ها را به ریشخند می گیرد، حقوقی که در سطح بین المللی به رسمیت شناخته شده اند.

اعلام « توافق قرن» از سوی دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا در سه شنبه 28 ژانویه که قرار است «صلح فراگیر» به اسرائیلی ها و فلسطینی ها عرضه کند، کسی را غافلگیر نکرد. خطوط برجسته ی محتوای آن بتدریج آشکار شده بود. از جمله جارِ د کوشنِر، داماد دونالد ترامپ و تهیه کننده اصلی متن آن، با همدستی رون دِرِنِر سفیر اسرائیل در واشینگتن، در کنفرانس بحرین در ژوئن 2019 از آن پرده برداشته بود. همان گونه که روزنامه ها آرتص یادآوری کرده، این پیمان «به صورتی نوشته شده که فلسطینی ها آن را رد کنند. و شاید لُب کلام این طرح در همین نهفته است» (1).

با بررسی مطبوعات مردم پسند اسرائیل و نیز گوش دادن رادیوهای اسرائیلی در روز چهارشنبه، می توان فهمید که جامعه اسرائیل در لحظه ای از سرخوشی همگانی به سر می برد که با احساس ابرقدرتی و مصونیت همراه است. شاید از زمان پیروزی نظامی در جنگ ژوئن 1967 و فتح سرزمین های فلسطین، مصر و سوریه، نظیر آن را به خود ندیده باشد. با ترامپ، حقوق بین المللی در ردیف افکار کهنه و منسوخ قرار گرفته و از این روست که اسرائیلی ها او را این قدر دوست دارند.

این پیمان به دنبال دو سال فقدان کامل ارتباط بین کاخ سفید و حکومت اسرائیل از یک سو، و تشکیلات خودگردان فلسطین که قاعدتا باید امضا کننده سوم این طرح باشد، از طرف دیگر منتشر می شود. از سوی دیگر، ترامپ پیش از انتشار علنی آن، بدون هیچ شگفتی، فقط از بنیامین نتانیاهو و رقیب اش در صحنه سیاست داخلی اسرائیل، (ژنرال) بنی گانتس رهبر مخالفان دعوت کرده بود که در پایتخت

آمریکا حضور داشته باشند.

چه اهمیتی دارد (who cares) ؟

فلسطینی ها کوچکترین حق ابراز نظر در مورد این طرح را نداشتند. در زمان مقتضی از آن ها خواهند خواست که در مورد طرح اسرائیلی-آمریکائی نظر دهند. اگر آن را پذیرفتند، چه خوب، اگر با آن مخالفت کردند، دیگر چه بهتر، زیرا بهای این کار را خواهند پرداخت. چه اهمیتی دارد (who cares) ؟ همان طوری که میکائیل کوپولوو، رئیس یک اندیشکده (تینک تانک) یهودی مترقی آمریکائی، «فوروم سیاست اسرائیل» (Israel Policy Forum)، می نویسد « طرح ترامپ یک تئاترپوچ و ابلهانه است ». از همان آغاز، همه روند این طرح، مثل یک همکاری آمریکائی-اسرائیلی هدایت شده که هدف آن، تحمیل فرمان سرهم بندی شده به فلسطینی هاست که در غیاب و علیه آنان تهیه شده است.

محتوای این طرح، بدون تردید به همه انتظارهای اردوگاه استعماری اسرائیل پاسخ می دهد. حتی قرار نیست یکی از 230 شهرک استعماری (کولونی) هم در سرزمین های اشغالی برجیده شود. دولت واقعی فلسطینی در افق دیده نمی شود، بلکه سرزمینی است در هشت قسمت مجزا و بدون ارتباط با یکدیگر در کرانه باختری رود اردن (برای آینده ی سرزمینی غزه، به غیر از واگذاری دو ناحیه کوچک (مینی) توسعه صنعتی و کشاورزی در صحرای نِگِو، هیچ چیز پیش بینی نشده). این مجموعه مینی-بانتوستان هائی را پیرامون شهرهای عمده تشکیل می دهند، آن گونه که قصد و نیت (و طرح) اسرائیلی ها آن را اقتضا کند. همه چیز در این طرح فقط به تمایلات اسرائیل پاسخ می دهد. برای عدم ایجاد مزاحمت نسبت به «یک پارچگی سرزمینی» اسرائیل، جهت ارتباط بین بانتوستان ها، پل ها و تونل هائی (بدون تردید، زیر کنترل اسرائیل) خواهند ساخت. آخرسر، از نگاه اسرائیلی ها، آن ها به عمده ی خواسته های شان رسیده اند؛ این طرح پیش بینی می کند که فوراً دره اردن را در تمامیت آن و نیز دیگر ناحیه های کرانه باختری پیرامون محدوده ی بزرگ شهرک ها را به اسرائیل ضمیمه کنند. این الحاق از هم اکنون بر روی نقشه هایی که دولت ترامپ ارائه داده است، ثبت شده است.

در مجموع اسرائیل 35 تا 38 درصد از خاک کرانه باختری را غصب می کند.

« توافق قرن» (یا به قولی «معامله قرن») ، کرانه باختری تکه تکه شده و تکیده بر روی 15 درصد از سطح خاک اولیه فلسطین را سخاوتمندانه به فلسطینی ها می دهد. جزئیات این طرح در مدت چهارسال قابل مذاکره است و البته نه خطوط راهنمای آن. اگر فلسطینی ها آن را رد کنند - که این کار را قبلا کرده اند- این الحاق ها برای اسرائیل باز هم آسان تر خواهد شد. نتانیاهو بارها در این جهت تعهد کرده است. بنی گانتس، رقیب او، با شور و حرارت از این ایده پشتیبانی می کند. جمعیت یهودی اسرائیل از الحاق سرزمین های فلسطینی به طور گسترده ای حمایت می کند.

مستعمره سازی ای از این پس، قانونی !

در این طرح، البته که بیت المقدس فقط پایتخت اسرائیل باقی می ماند، فلسطینی ها مجبورند به پایتختی «در حوالی آن» قناعت کنند. اما در مورد آوارگان [فلسطینی]، راه بردی برای «جبران خسارت» تهیه خواهد شد، بدون این که توضیحی در این مورد داده شده باشد، و البته به هیچ کدام از این آوارگان اجازه بازگشت، حتی به سرزمین های فلسطینی اشغالی کنونی، داده نخواهد شد و اسرائیل سلطه «امنیتی» یک جانبه خود را همچنان حفظ خواهد کرد.

در مقابل همه هدیه های ترامپی، اسرائیل در پایان چهارسال، «شهرک های غیرقانونی» را برخواهد چید. یادآوری کنیم که در سال 2017، قانونی از مجلس اسرائیل گذشته که تقریبا کلیه شهرک های موسوم به «وحشی» یا «غیرقانونی» را به شرطی که از روی «حسن نیت» ساخته شده باشند، «قانونی» اعلام کرده است. از طرف دیگر، اگر فلسطینی ها طرح را بپذیرند، اسرائیل تعهد خواهد کرد که در مدت چهار سال گذار، بر روی زمینی که به آن ها اختصاص یافته، شهرکی نسازد. البته این نکته مفروض است که سرزمینی که اسرائیل ضمیمه کرده، به روی شهرک سازی که آمریکا آن را «قانونی» می شمارد، باز خواهد بود.

عضویت در سازمان جهانی صهیونیستی چطور ؟

آخرسر، اسرائیل باید بپذیرد که فلسطینی ها بتوانند سرزمین غیرنظامی شده، با مرزهای داخلی و خارجی زیر کنترل اسرائیل و بدون دیپلماسی مستقل را «دولت فلسطین» بنامند (طرح ترامپ مدعی است که متکی بر «راه حل واقع بینانه دو دولت» است). شکل بندی دولت پیشنهادی ترامپ با آن چه اسرائیلی ها از مدت ها پیش، «کمتر از یک دولت» می نامند، مطابقت دارد. تازه جای تعجب نیست که این اعلام

استقلال فلسطین نیز به تمایل خوب و بد اسرائیل بستگی خواهد داشت. پیش بینی شده که تشکیلات خودگردان در این مدت باید تکلیف حماس را روشن کند تا «به روشنی نشان دهد که تروریسم را نفی می کند». در غیراین صورت، نیمچه دولت وابسته ای که به آن ها پیشنهاد می شود، واقعیت نخواهد یافت !

نتانیاهو برای اطمینان از این که چنین دولتی هرگز به واقعیت نخواهد پیوست، افزوده است که تشکیلات خودگردان باید اسرائیل را به عنوان دولت یهودی به رسمیت بشناسد. هیچ بعید نیست که اگر این خواست اسرائیل پذیرفته شود، می توان تصور کرد که پس از پذیرش آن، و علاوه بر آن اسرائیل، از تشکیلات خودگردان بخواهد که به سازمان جهانی صهیونیستی نیز بپیوندد...

برای متعادل ساختن این طرح عجیب و غریب، مطابق با واژه هائی که نتانیاهو همواره طرفدارش بوده، صلح اقتصادی دهن پرکنی به فلسطینی ها پیشنهاد کرده اند. اگر آن ها فرمان آمریکائی-اسرائیلی را بپذیرند، در یک دوره ده ساله، از کمک مالی 50 میلیارد دلاری بهره مند خواهند شد. این کمک برای پشتیبانی از «اقتصاد فلسطین و کشورهای عرب مجاور» اختصاص یافته، پنج میلیارد دلار آن برای ایجاد «دالانی» بین غزه و کرانه باختری مصرف خواهد شد. این کمک مالی برای جبران مطالبات ملی که فلسطینی ها از دست خواهند داد، در نظر گرفته شده است.

در اسرائیل، از چند هفته پیش، بحثی درباره چگونگی انضمام سرزمین های تقدیمی ترامپ در گرفته است. آیا نتانیاهو این سرزمین ها را پیش از انتخابات 2 مارس ضمیمه خواهد کرد یا نه ؟ او خواهان این کار است، زیرا فکر می کند که به خاطر شعفی که کشور را فراگرفته، چنین کاری از نظر انتخاباتی برای او بسیار مفید واقع خواهد شد. اگر او به چنین کاری دست زند، این الحاق از دره رود اردن فراتر خواهد رفت، چرا که این ناحیه خشک است و جمعیت کمی دارد (53 هزار فلسطینی و 8 هزار مهاجر اسرائیلی) ولی منطقه ای «استراتژیکی» (راهبردی) است و 22 درصد سرزمین کرانه باختری را تشکیل می دهد ؟

نگرانی های دولت اردن

رقیب نتانیاهو، گانتس مدت هاست که با این الحاق موافق است. اما ملک عبدالله، پادشاه اردن از پیامدهای چنین عملی بر ثبات پادشاهی اش بسیار نگران است، زیرا 45 درصد جمعیت آن فلسطینی هستند. او

تهدید کرده که در چنین صورتی، پیمان صلح با «دولت یهود» را لغو خواهد کرد (2). ارتش اسرائیل نیز از پیامدهای احتمالی این کار در کشور اردن هراس دارد. علاوه بر آن، اگرچه گانتس، ترامپ را «دوست حقیقی» اسرائیل معرفی و از طرح او تمجید کرده است، اما با الحاق دره اردن پیش از انتخابات 2 مارس مخالف است. او قول داده در صورت رسیدن به نخست وزیری «از فردای آن روز، طرح را اجرا خواهد کرد». این نکته ها، وضعیت صحنه سیاسی اسرائیلی را به وضوح نشان می دهد، جایی که دو رقیب بر سر این دعوا می کنند که کدام یک از الحاق های آتی بیشتر بهره مند خواهد شد.

در این رهگذر، مشاهده می کنیم که واقعیتی به فراموشی سپرده شده است. مفهوم الحاق چیست ؟

الحاق بیت المقدس (اورشلیم) و جولان نمونه هایی هستند که نشان می دهد پس از انضمام ناحیه های جدید کرانه باختری به اسرائیل، چه وضعی پیش خواهد آمد. روز بعد از جنگ ژوئن 1967، اسرائیل بیت المقدس شرقی را ضمیمه کرد و این الحاق با قانونی در روز 30 ژوئیه 1980 در مجلس اسرائیل رسمیت یافت که آن را در «قانون های بنیادی» اسرائیل، که برای این کشور ارزش قانون اساسی را دارد، ثبت کرد. فلسطینی ها از چهل سال پیش دوافکتو (درعمل) در بخش ضمیمه شده ی شهر بیت المقدس زندگی می کنند و امروز چهل درصد جمعیت شهر را تشکیل می دهند و با این که از نظر قضائی در اسرائیل زندگی می کنند و از قانون اسرائیلی تبعیت کرده به آن دولت مالیات می پردازند، هرگز اجازه رای دادن در انتخابات مجلس به آنان داده نشده است.

وضع در مورد دشت جولان نیز به همین منوال است. هنگامی که اسرائیل ضمیمه می کند، خاک و سنگ را ضمیمه می کند (که «یهودی» می شوند) اما نه انسان هایی را که بر روی خاک زندگی می کنند. این ها از هر حق سیاسی محروم می مانند. فراموش نکنیم، ما در قرن 21 هستیم ...

دست کم وضع این الحاق ها روشن است: در زمینه حقوقی، این ضمیمه ها را در چارچوب تبعیض بین شهروندانِ قدرتِ «الحاق گر» و مردم سرزمین های ضمیمه شده ثبت می کنند.

برای کسب آرای اوانجلیست های آمریکائی

در هفته گذشته، ترامپ اعتماد به نفس زیادی داشت. فلسطینی ها چه

خواهند کرد ؟ « شاید در مرحله نخست، پاسخ آنان منفی باشد، اما در واقع، [این طرح] برای آن ها بسیار مثبت است». (3) ترامپ که گمان می برد با فشار آمریکا موفق به کشاندن ایران برای مذاکره مجدد درباره انرژی هسته ای نظامی خواهد شد، قصد دارد فلسطینی ها را نیز وادار به قبول طرح خود زیر فشار کند. به هر حال، این طرح بیشتر برای جلب نظر موافق رای دهندگان اوانجلیست (انجیلی مذهب ها) تهیه شده تا یافتن راه حلی برای منازعه فلسطین-اسرائیل. تا کنون، تشکیلات فلسطینی نشانه ای از تسلیم نشان نداده است. اما، ترامپ خلع سلاح نمی شود؛ در مرحله بعدی، کسی چه می داند ؟

باوجود این، در فلسطین، به این طرح به مثابه آخرین میخی نگاه می کنند که بر تابوت قراردادهای متوفای اسلو(اوت 1993) می کوبند. دست کم در آن پیمان ها، درحرف و بدون اشاره به دولت فلسطین در آینده، از «حقوق قانونی و سیاسی دوجانبه» دو ملت سخن گفته می شد و در صدد ایجاد «صلحی عادلانه، پایدار و کلی و همچنین سازشی تاریخی» بودند. ترامپ و نتانیاهو، دو دوزه بازی نمی کنند، «توافق قرن» آن ها به فلسطینی ها فقط خوراکِ عدس پیشنهاد می کند. و اگر رد کنند، باید به نان و آب قناعت کنند.

وخیم ترین شرایط از سال 1939

با این ترتیب، بدون آگاهی دقیق از آینده ای که در انتظارشان است، بخش فزاینده ای از مردم فلسطین به ماندگاری «راه حل دو دولت» که امکان وجود دولت فلسطین پایدار را می داد، اعتقادی ندارند. «راه حل واقع بینانه دو دولت» ترامپ، تشکیلات خودگردان را که هم اکنون نیز قدرت واقعی ندارد، در شرایطی غیرممکن قرار می دهد. این تشکیلات هیچ گونه امکان مقاومت در برابر سیاست اسرائیل را ندارد، اسرائیلی که هر روز، زمین ها را غصب می کند، افراد را تغییر مکان می دهد، و آن ها را زیر چماق اشغال نگه می دارد. تنها سوال اصلی که مطرح می شود، این است که پس از تهی شدن محتوای تاریخی سازمان آزادی بخش فلسطین، و دفن کامل ایده عمده آن یعنی «راه حل دو دولت»، کدام خط سیاسی از درون جامعه فلسطینی بیرون خواهد آمد ؟ توسل به حدس و گمان در مورد آینده آن بی معناست. اما، مسلم است که فلسطینی ها در سخت ترین شرایط سیاسی از سال 1939، پس از سرکوب شورش بزرگ علیه اشغال بریتانیا قرار دارند.

انحلال ناممکن تشکیلات خودگردان

در این اوضاع، دامنه فعالیت تشکیلات خودگردان چه می تواند باشد ؟
نبیل ابو رُدینه سخنگوی آن پیشنهاد کرده که اگر طرح به هیچکدام
از مطالبات اساسی فلسطینیان در مورد «حقوق به حق» آنان پاسخ نمی
دهد، «ما از اسرائیل خواهیم خواست که مسئولیت کامل خود را به
مثابه قدرت اشغالگر به عهده گیرد» (4) آیا این به این معناست که
تشکیلات خودگردان تا اعلام انحلال خود پیش خواهد رفت، تا اسرائیل را
مجبور کند اداره امور مدنی فلسطین را مانند دوره 1967 تا 1994 به
عهده گیرد ؟

انحلال تشکیلات خودگردان، اسرائیل را در وضعی بسیار دشوار قرار
خواهد داد. اما، این کار برای فلسطینی ها نیز مشکلات عدیده ای
ایجاد می کند. زیرا، وجود این تشکیلات به کمک های مالی بین
المللی جهت پرداخت حقوق ماهیانه صدها هزار کارمند فلسطینی
(معلم، کارکنان بخش بهداشت و بیمارستان ها و غیره)، و نیز
امداد به خانواده های «شهیدان»، قربانیان مبارزه با اسرائیل
حقانیت می دهد. خانم لیل شهید، سفیر پیشین فلسطین در اتحادیه
اروپا می گوید: «من فکر نمی کنم که چنین کاری تحقق یابد. این
کار، یک اشتباه، یک جنون سیاسی خواهد بود». برعکس، او ادامه می
دهد که «تهدید واقعی که ابو ردینه بیان کرده، لغو همکاری امنیتی
نهادهای فلسطینی با نیروهای اسرائیلی ست». مراجع قضائی سازمان
آزادی بخش فلسطین، چندین بار این الغاء را تصویب کرده اند. و مدت
هاست که مردم فلسطین خواهان آن هستند. لیل شهید معتقد است که
برای محمود عباس، آخرین بازمانده از بنیان گذاران الفتح که پیر،
بیمار و نامحبوب است، پایان دادن به این همکاری، نوعی دهن کجی،
و «آخرین حربه» اش خواهد بود.

اما، عباس همیشه از امضای آن خودداری کرده است. دلیل آن اینست که
هزینه این کار را برای فلسطینیان بسیار بالا می داند، چرا که به
دنبال آن به یقین، محدودیت های بسیار سخت و فلج کننده ای بدتر از
شرایط امروز در انتظارشان خواهد بود، به ویژه در مورد رفت و
آمدشان - از جمله برای رهبران فلسطین. فلسطینی ها می گویند که
«عباس نخواهد توانست دفترکارش را ترک کند». اما، ترامپ نیز در
آن صورت، به پس مانده کمک های ناچیز آمریکا به فلسطینی ها خاتمه
داده و بر اتحادیه اروپا فشار خواهد آورد که کمک های مالی خود را
قطع کند. اما، هزینه ی چنین تصمیمی برای ارتش اسرائیل قابل اغماض
نیست، زیرا فرماندهان آن می دانند که همکاری با نیروهای امنیتی
فلسطین، دست کم در کرانه باختری، تا چه اندازه برای آنان مفید

است.

از سوی جامعه عرب، اتفاقی نخواهد افتاد

با این تفاسیل، یک مسئول فلسطینی با حفظ هویت می گوید که تهدید قطع همکاری امنیتی با نیروهای اسرائیلی را باور ندارد، او می افزاید که این همکاری فقط به مبارزه با تروریسم اسلامگرا محدود نبوده و از تشکیلات خودگردان نیز در مقابل اهالی که این تشکیلات را تحقیر می کنند، محافظت می کند. «رهبران فلسطین به همان میزان از اسرائیل می ترسند، که از دشمنی جمعیت خود». از این نقطه نظر، ادامه همکاری امنیتی با اسرائیل، از خود رهبران فلسطینی نیز محافظت می کند. و او می افزاید: نخستین پیامدهای «طرح صلح» ترامپ، تحکیم آن جناح از فلسطینیان است که همواره به راه های دیپلماتیک به دیده ی تردید نگاه کرده اند. «ترامپ شاهراهی در مقابل حماس باز می کند». در اوضاع کنونی، نگاه این رهبر فلسطینی، با بدبینی تیره و تار همراه است. «تشکیلات خودگردان تقاضای نشست اضطراری جامعه عرب را خواهد داد که پس از نشست بیانیه ای اهانت آمیز منتشر خواهد کرد. و سپس ... سپس هیچ... به دستور روز خواهند پرداخت.»

برعکس، در آینده، باید امیدوار بود که جنبش جدیدی در بین مردم فلسطین ظهور خواهد کرد و شاید زودتر از آن که فکرش را می کنیم. جنبشی که پرسشی بسیار هستی شناختی تر از آن چه تا کنون موجب هراس اسرائیلی ها شده بود، در برابر آن ها مطرح خواهد ساخت: و آن عبارت است از مطالبه ی حقوق برابر. در کشوری که هم اکنون، بین دریا و رود اردن، جمعیت یهودی اسرائیلی و جمعیت فلسطینی برابر است (هر طرف شش و نیم میلیون نفر)، و اهالی فلسطینی از حقوق بخش دیگر برخوردار نیست، این مطالبه ی برابری حقوق یعنی «یک نفر، یک رای»، در دراز مدت، امکان دارد به مثابه تنها راه ممکن برای خروج از این جنگ ابدی و سلطه ی مردمی بر مردمان دیگر تلقی شود.

<https://orientxxi.info/magazine/collusion-entre-israel-et-les-etats-unis-sur-le-dos-des-palestiniens,3584>

پاورقی ها :

Amir Tibon, Noa Landau, [« Trump 'Deal of the Century' was](#)

[written in a way so the Palestinians would reject it. Maybe that was the plan »](#), *Haaretz*, 27 janvier 2020

▪ اردن و مصر دو کشور عرب هستند که با اسرائیل قرارداد صلح امضا کرده اند.

Ashley Parker, Anne Gearan, Euth Eglash et Steve Hendrix ▪
, « [Trump is preparing to release his Middle East peace plan, Pence says »](#), *The New York Times*, 23 janvier 2020
▪ [Trump says he'll likely release Middle East peace plan »](#)
by Tuesday », *Al Jazeera*, 24 janvier 2020